MS BW
IVANOW
0092

001611448

92

Fawā'id-i-Nāṣiriyya
(ethics)

92

فواید نفریه

Lucknow
13. XI. 26
W. I.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست ابواب و فصول این رساله شریفه که بفواید
نصیریه موسوم است باید دانست که این رساله
مرتب است بر یک مقدمه و سه باب و خاتمه
مقدمه مشتمل است بر بیان فضایل و مناقب سلاطین
عظام و وزرا و امرای کرام که بحلیه انقیاد اهلبیت اطهار
علیهم السلام آراسته و بصفات حمیده عدل و انصاف

وانصاف پیراسته اند باب اول در ضوابطی
که پادشاهان و وزرا و حکام را با رعایا مسلوک
باید داشت و دران دو فایده است فایده اول
مشتمل است بر پنج ضابطه ضابطه اولی در بیان اینکه در
هر امری از امور تشیید قواعد شریعت مصطفویه و تایید
احکام طریقه مرتضویه باید نمود و نقل حکایت شریفه
شاه اسمعیل صفوی جعل الجنة مثواه ضابطه ثانیه در
کیفیت تادیب رعایا و خدام بر تقصیراتی که از ایشان صادر
شود و بیان عفو کردن از جرایم ایشان ضابطه
ثالثه در ذکر امر بالمعروف و نهی عن المنکر یعنی
حکم فرمودن خلایق را باداء واجبات و باز داشتن

از ارتکاب منهیات **ضابطه رابعه** در بیان رعیت
پروری و کرم گستری و تفقد احوال ملازمین **ضابطه**
خامسه در بیان اختیار فرمودن مجالست ارباب
عقل و دانش و صلاح و علم و محترز بودن از صحبت
اصحاب عدوان و عصیان و ذکر بعضی از حکایات
شریعه **فائده ثانیه** در نقل مضمون منشور فایض
النور جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام که بنام نامی
مالک اشتر نخعی شرف صدور یافته در هنگامیکه ایشان را
بولایت مصر نامزد فرموده بودند و آن کلام معجز
نظام جامع جمیع اداب کریمه و اخلاق حمیده است
باب دوم در بیان زکوة و خمس که بنا بر ارشاد

ارشاد جناب مستطاب نواب واجب فیض رسان محسن
سادات و مومنان دام اقباله :: و دران پنج فایده
بمعرض تحریر امده است فایده اول در بیان فضیلت
زکوة و ثواب ان فایده دوم در بیان وجوب زکوة
و شرایط ان و اجناسی که زکوة دران واجب است
و قدر نصابهای ان فایده سیوم در مستحقین زکوة
و شرایط ایشان فایده چهارم در بیان زکوة فطره
که اخراج ان در عید الفطر واجب است و شرایط
وجوب ان فایده پنجم در بیان خمس و دران دو
فصل است فصل اول در بیان فضیلت و ثواب ان
فصل دوم در مستحقین خمس و جنسهائی که خمس دران

واجب می شود باب سیوم در ذکر مصارف مستحبه
اموال و سایر وجوه برّ و احسان و کفارات و دران
دو فایده است فایده اولی در بیان احادیثیکه
بر ثواب بنا نمودن مسجد و مدرسه و مانند آن دلالت
دارد و ذکر صدقات جاریه و احسان به برادران
ایمانی نمودن و وقف کردن مزارع و امکنه و نحو آن
فایده ثانیه در بیان کفارات اما خاتمه پس بر
مشتمل است بر بیان فضیلت علم دین و ذکر مجملی
از فضایل علما که بصلاح و تقوی موصوف باشند
و ثواب تکریم ایشان و عمده منافع و فواید این مقدمه
آنست که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان

ارکان اصول دین که توحید. وعدل. ونبوت.
وامامت. ومعاد. است. وهمچنین فروع دین مثل
طریق صوم وصلوة وحج وزکوة وسایر احکام شرعیه
بوساطت علمای دین معلوم میشود واگر ایشان
نباشند مردم از دین وایمان بیگانه شوند ونداند که
مذهب حق چیست. وامام بحق کیست وچون درستی
اعتقاد وتصحیح اعمال امریست بغایت اهم
پس لابد که علمای دین که واسطه چنین امور جلیله
اند در نظرها معزز ومحترم باشند. تا سخن ایشان
موثر شود. و فائده دیگر انکه کافه ناس بملاحظه
چنین اخبار که دلالت بر علو شان علم دین وعلمای

شرع متین دارد راغب شوند بسوی تحصیل علم
و دقیقه از دقائق تحصیل آن نامرعی ننمایند و نیز
از جمله فوائد ذکر آن اینست که بر همگنان واجب
است که تحصیل ضروریات اعتقادیات از علمای
دیندار تقوی شعار نمایند نه از کسانیکه از علم بهره
ندارند یا اگر علم داشته باشند بمقتضای آن عمل
ننمایند و توهم نشود که فقیر خود را از زمره علما
انگاشته ترغیب بسوی تکریم ایشان مینماید زیرا که
خدا شاهد است وکفی بالله شهیدا که این
تراب اقدام مؤمنین و کمترین خادمان علمای دین
خود را لائق منسلک شدن در سلک صف نعال

تعال ارباب کمال نمی پندارد وچه جای آنکه خود
را از جملهٔ ایشان انگارد ع چه نسبت خاک
را با عالم پاک و اگر بالفرض حال بر همسوال هم باشد
پس بمفاد لا یخافون فی الله لومة لائم
از اعلان کلمهٔ حق که لازم و متحتم است بخوف ملامت احدی
اعراض نمیتوان نمود و طریقهٔ مرضیه پیشوایان کرام علیهم السلام
متروک نمیتوان کرد جناب یعسوب الدین و امیر المومنین ع اظهاراً
للحق اکثر اوقات بزبان معجز بیان ارشاد فرموده اند که انا
قسیم الجنة والنار وانا الفاروق الاکبر
وانا صاحب العصا والمیسم الی غیر ذلک
والحمد لله علی ذلک

6

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اهل الکبریاء والصلوة علی
محمد سید الانبیاء واخیه وصنوه
سید الاوصیاء وآلهما الائمة النجباء
صلوة دائمة بدوام الارض والسماء

اما بعد بر اصحاب خبرت وارباب فطنت مخفی
و مستور نیست که از اعاظم نعمای سبحانی و افاخم
آلای ربانی که اهل هندوستان بآن مباهی و سرافراز

و از اهل اکثر بلاد عظیمه ممتاز اند • اینست که درین خجسته زمان
وسادهٔ وزارت و کشورستانی • و مسند امارت و حکمرانی •
مشرف و مزین است • بوجود ذی جود عالیحضرت •
ولی نعمت • رافع لوای دین حضرت خیر البشر • مروّج مذهب
حق ائمهٔ اثنا عشر • حامی ایمان و اهل ایمان • ماحی
آثار بدعت و طغیان • آفتاب سپهر دولت و اقبال
فارس مضمار شوکت و جلال • مربع نشین چار بالش
وزارت و سروری • متکّی اریکهٔ امارت و رعیت پروری
فروزندهٔ چراغ عدل و انصاف • سوزندهٔ خرمن ظلم
و اعتساف • باسط مهاد امن و امان • قامع بنیاد
کفر و عدوان • سلیمان حشمتی که نجابت ملازمانش

دین سید المرسلین با عز و وقار است فریدون فری
که تقبیل سده سنیه اش افتخار امرای روزگار موید
بتائیدات حی قدیر وزیر ابن الوزیر ابن الوزیر نواب
مستطاب فلک جناب معلی القاب وزیر الممالک
نواب یمین الدوله بهادر ناظم الملک سعادت علیخان
مبارز جنگ خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی
العالمین بره و احسانه مذهب حق اهل بیت حضرت
سید المرسلین در بلاد میمنت بنیاد شیوع یافته
و خورشید رونق و رواج دین مبین بر ممالک محروسه
تافته گلستان مذهب جعفری با آبیاری التفاتش سرسبز
و شاداب و خانه ایمان ارباب بدعت و عدوان سیل

فهرکی

بسیل قهرش منهدم و خراب. علمای بمیامن توجهات
خبابش با کمال امن و امان اند. و همواره بوظیفه دعای
خلود دولت ابد توامان. ببرکت طلوع صبح اقبالش
شموس اسامی سامیه ائمه هدی. از آفاق خطبه
های عتبات و اعیاد طالع. و اقمار آثار پیشوایان دین
علیهم السلام از مطالع کتب و رسایل که درین عهد
دولت مهد مولف و مصنف گردیده ساطع و لامع.
الحق که ادای شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری بر کافه
ارباب ایمان اهم واجبات و اعظم متحتمات
است. حق سبحانه عزشانه اوامر نافذه اشرا در
اطراف و اکناف جهان روان گرداناد. و سایه هماپایه را

بر مفارق جمیع اهل ایمان مبسوط داراد بالنبی
و آله الامجاد همت والا نهمت نتیجه وزرای
نامدار خلاصه امرای کامکار سرور سرافراز جویبار
اقبال نخل برومند حدیقه اجلال زنگ زدای
آئینه ملک و دولت زینت افزای مسند ایالت
و ابهت رافع لوای اقتدار ملجا سادات عالیه
تبار نور حدقه عقل و کمال نور حدیقه فضل و افضال
نضارت بخش گلستان جاه و ثروت چمن پیرای
ریاض تدابیر مملکت قره باصره ریاست غره ناصیه
کیاست مجموعه مکارم اخلاق و شیم شیرازه صحیفه
نوال و کرم فیاض زمان معدن جود و احسان
جناب

جناب مستطاب معلی القاب نواب نصیر الدوله
فارس الملک محمد علیخان بهادر سپهدار جنگ

لا زال للشرع نصيرا و للدين الحق ظهيرا

همواره بر نصرت و اعانت ملهوفین مصروف
و دائما عنان عزیمتش بسوی مضمار اعزاز و تکریم
سادات و مومنین معطوف درین اوان میمنت
توامان خاطر مبارکش را هوای جانفزای؛ اینمعنی افتاد
که نبذی از معالم سیاست ضروریه مدنیه و منزلیه
و مجملی از احکام زکوة و خمس از جمله فرائض مالیه
بعبارت واضح محرر نموده شود. لهذا داعی دولت
ابد مدت محتاج رحمت خالق احد سید محمد عفی الله عنه

که مرهون صنوف الطاف انعم جود و احسان

است بتالیف آن مامور گردید لاجرم بمقتضای

المامور معذور امتثالاً للامر الاشرف

با وجود قلت بضاعت و فقدان استطاعت شروع

در تالیف آن نمود و بذکر مسائل مذکوره با ضمیمه

فواید دیگر که ارتباط شدید بآن داشته پرداخت

و بترتیب انیق و تهذیب رشیق مرتب و مهذب

گردانیده بفواید نصیریه موسوم ساخت رجای واثق

از حضرت رب العزت چنان است که این عجاله

مقبول خاطر فیض مآثر گردد و منافع و فوائد آن عاید

حال فرخنده مآل شود جناب مالک الملک مراسمه

عمرا نسمه یوما فیوما بمدارج اقبال ان ملجاء ارباب کمال
را مستزاید و مترقی گرداناد بجاه محمد واله
الامجاد علیهم الصلوة الی یوم التناد
واین مختصر مرتب موسوم بر مقدمه و خاتمه و سه باب
و بالله الاستعانة فی کل باب
مقدمه در بیان فضایل و مناقب سلاطین
عظام و وزرا و امرا کرام که بحلیه اعتقاد مذهب
حق اهلبیت طاهرین علیهم السلام اراسته و بصفت
حمیده عدل و انصاف پیراسته اند مخفی نماند که
جناب مالک الملک عز اسمه فرقه علیه ملوک و روسا و حکام
را برای دفع ظلم و ستم از کافه برایا و محافظت نفوس

واموال رعایا معین فرموده و انتظام مهام خلق را
باصلاح حال ایشان منوط نموده وحقوق پادشاهان
وفرمان روایان که معتقد دین حق باشند بر ذمه
رعایا بسیار است زیرا که ایشان حفظ وحمایت
رعیت میفرمایند ودفع دشمنان دین از ایشان
میکنند واعانت ایشان در امور دنیویه ودینیه
می نمایند پس حقوق جلیله ارباب حکومت و
احسان را باید شناخت ودعای سلامت
وبقای ایشانرا اهم واجبات باید انگاشت
واخبار بسیار از حضرت سید الابرار وائمه اطهار علیهم
السلام دلالت بر ثواب عدالت ومدائح جلیله

جلیله و مناقب جمیله پادشاه و رئیس عادل دارد
از انجمله حدیثی که از جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و آله ماثور است عدل ساعة خیر
من عبادة سبعین سنة یعنی عدالت
نمودن یک ساعت افضل است از عبادت هفتاد
هزار سال و نیز از آنحضرت منقول است من اصبح
لا ینوی ظلم احد غفر له ما جناه
یعنی هر که صباح کند و قصد ستمی نداشته باشد گناهان
او امرزیده می شود و از جناب امام بحق ناطق
حضرت جعفر صادق علیه السلام وارد گشته که آنحضرت
فرمود که ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید و لو بطلب خواری

میندارید بسبب نافرمانی پادشاه و فرمان فرمای
خود پس اگر عادل است از خدا تعالی سوال کنید که
اورا سلامت و پاینده دارد و اگر ظالم است از
درگاه الهی مسئلت نمایند که اورا با صلاح آورد که
اصلاح احوال شما در اصلاح سلطان شما است
بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربان است
پس به پسندید برای او انچه برای خود می پسندید و
مکروه دارید در حق او انچه در حق خود مکروه میدارید
و نیز از انحضرت منقول است که هرگاه حق تعالی خیر
و خوبی رعیتی میخواهد مقرر میفرماید برای ایشان سلطان
رحیم را و مهیا میکند برای او وزیر عادل را و از حضرت

حضرت رسول الله صلعم مرویست که دو صنف اند
از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته اند
امت من نیز صالح اند و اگر ایشان فاسد اند
امت من نیز فاسد اند صحابه عرض کردند که کیستند
ایشان یا رسول الله فرمودند که فقها و امرا و
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وارد گشته که سه کس اند که ایشان مقرب ترین
خلق خواهند بود نزد پروردگار عالمیان در روز
قیامت تا خدای تبارک و تعالی از حساب
خلایق فارغ گردد شخصی که در وقت غضب قدرتش
باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست

وشخصی که میان دوکس حکم کند یا راه رود و بیکجو
اطرف هیچیک میل نکند وشخصی که حق را بگوید خواه
برخود خواه از برای غیر خود ولسند معتبر از حضرت سید
المرسلین منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق
کرده ام پادشاهانرا و دلهای ایشان در دست منست
پس هر گروهی اطاعت من میکنند دلهای
پادشاهانرا برایشان مهربان می نمایم
و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای
پادشاهان برایشان بخشم می آورم پس مشغول نشوید بنفرین
ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشانرا

بسوی شما

شمایل دهم و مهربان گردانم و همچنین اخبار دیگر
وارد شده که متضمن علو درجات و ثواب عدالت
است گویند که یکی از پادشاهان را شوق ادای
مناسک حج غلبه نمود و عزم استعداد بسعادت
بجا آوردن آن فرمود چون ارکان دولت
بران مطلع شدند بعرض رسانیدند که از شروط
حج یکی امنیت است و پادشاهان را دشمنان
بسیار اند پس اگر همگی سپاه عزیمت این راه
نماید متعذر است و الا خطر کلی متصور و نیز
پادشاه در مملکت خود مثل جان است در بدن
پس چون این مملکت از وجود سلطان و فرمانروا

خالی میشود. ارکان ملک تخلل پذیر میگردد. پادشاه
گفت که چون این سفر میسر نمی شود. بکدام
چیز ثواب حج دریابم. گفتند که درین ولایت شخصی
محتاج است که سالها مجاور حرم بوده. و ادای حج بمرات
عدیده نموده. میشاید ببذل مالی ثواب حجی ازو
اخذ توان نمود. آن سلطان بخدمت او شتافت
و اظهار مطلب خود نمود. آن مرد محتاج گفت که
ثواب حجهای خود می فروشم. سلطان فرمود
هر حجی به چند. گفت ثواب یکقدم که درین راه
رفته ام تمام دنیا. سلطان گفت از دنیا بیش از
قدر اندکی با من نیست. و آن بهای یک گام نمی شود

بلی

پس این معامله چگونه حاصل شود آن شخص گفت که
آسان است وقتی که کار بیچاره سازی و بیدالت
پردازی لوازب ازامین بده تا من ثواب تقویت
حج خود را بتو بدهم و چون ذکر جمیع اخبار و آثار
که درین باب وارد شده موجب تطویل کلام است
برهمین قدر اقتصار نموده شد والله ولی
التوفیق باب اول در ضوابطیکه پادشاهان را
و وزرا و امرا را با رعایا و خدام سلوک باید داشت و
دران دو فایده است فائده اول در بیان بعضی
ضوابط ضروریه بتفصیل بسیر و بنابر اختصار بر ذکر هیچ
ضابطه اقتصار نموده میشود ضابطه اولی می باید که ملوک

نامداز ووزرای کامکار وامرای روزکار در هر امری
از امور جادهٔ شریعت نبویه وطریقهٔ علیهٔ مرتضویه
را سلوک فرمایند تا بسبب پاس دین وملت
ارتفاع مجامد ذکر ایشان در دار دنیا ورفعت درجات
عقبی حاصل شود ونخل اقبال ایشان مثمر ثمرات
سعادات جاودانی گردد وچون اعلام مراسم دین
پیش نهاد خاطر حق پذیر ایشان شود سائر
حکام وعمال وسکنهٔ دیار متوطنین قری وامصار
از تبعیت سنت سنیه بمقتضای الناس علی
دین ملوکهم انحراف نورزند وبمفاد من
سن سنة فله اجر من عمل علیها الی

یوم

یوم القیمة ثواب و اجر تاسیس مبانی حق تا روز
باز و پرس خلایق عاید حال فرخنده مآل ایشان شود
مشهور است که خاقان گیتی ستان رافع لوای
عدل و احسان مجدد قواعد دین و ایمان مبدد
مناهج بغی و عدوان سلطان فردوس مکان
شاه اسمعیل صفوی بهادرخان طاب
ثراه و جعل الجنة مثواه وقتیکه بر سریر
سلطنت را بشرف پابوس خود مزین و مشرف
فرمود و پرتو عدل و احسان بر بعضی ممالک
ایران انداخت همت والا نهمت آن شاه
والا تبار مصروف آنمعنی گردید که خطیبان بر منابر

اظهار بیزاری از دشمنان دین و اعلای ائمه معصومین
ع نمایند و علی رغم اناف مخالفین سعی در اشتهار
این کلمه حق فرمایند بعضی از بندگان درگاه و مخلصان
دولتخواه بعرض رسانیدند که چون هنوز اعمار سلطنت
و عنفوان شباب دولت است و اکثر اهل این
دیار مخالف و کاره ازین گفتاراند مبادا در
امور فرمانروایی و سلطنت تخللی پدید آید آن
موید حضرت باری از غایت دینداری فرمود
که من پادشاهی را برای ترویج دین و اعلای
مذهب ائمه معصومین ع میخواهم اگر این نباشد
بچه کار می آید القصه بفرمان آن خسرو کامکار

و

وشهنشاه دیندار خطیبان و موذنان و سایر
شیعیان که انتظار چنین روزی داشتند بی
اندیشه باعلای کلمه حق پرداختند والی الان در
ممالک محروسه دار الایمان ایران این سنت
سنیه و طریقه رضیه جاری است **ضابطه ثانیه**
آنکه ابواب خوف و رجا بر خلق مسدود نباید نمود
زیرا که در مواضع تادیب عرفا و شرعا اهمال نمودن
موجب دلیری مردمانست بر عصیان و نافرمانی
و در مواقع امید قطع رجای ایشان نمودن باعث
سستی و تهاون ایشان است در طاعت و حسن
انقیاد و از همین جاست که جناب حکیم علی الاطلاق

برای عباد ابواب رجا و خوف را مفتوح فرموده

بالجمله قصوری که از رعایا و خدام واقع میشود

اگر مشتمل بر معصیت جناب حق سبحانه و تعالی

بوده باشد و از آن قسم باشد که بآن عصیان

حدّ و قصاص لازم می شود در آنصورت اجرای

آن موقوف برای حاکمان شرع که علمای دین

مبین و وارثان شریعت سید المرسلین

و ائمه معصومین ؏ اند باید داشت

و اگر حدی بر آن معیّن نشده پس چون امر

بالمعروف و نهی عن المنکر با تحقق شرائط از واجبات

اجماعیه است پس امر بفعل طاعات و نهی از منهیات

باید فرمود چنانکه تفصیل احکام آن در ضابطه
آتیه علی حسب اقتصار المقام مبین می شود و
اگر آن تقصیر محض از قسم تقصیر سلطانی است
پس اگر عفو آن مستلزم مفسده نباشد یا خطائی
بغیر قصد و اراده صادر شده باشد پس عفو را
مقدم باید داشت چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده جمال الریاسة العدل
فی الامرة والعفو مع القدرة یعنی
جمال شهریاری و ریاست عدل نمودن است
و با قدرت بر انتقام عفو فرمودن و هم از گفتار هدایت آثار
آنحضرت است که شکرانه قدرت بر عدو عفو است

واز نوشیروان منقول است که می گفت لذتی که
من از عفو می یابم در انتقام نیابم وگفته اند مصرع
ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست
بالجمله رعایا وخدام بمنزله اعضا وجوارح آدم اند
پس مراعات احسان بر ایشان نمودن اهم است
وعفو جرایم ایشان لازم ومتحتم بطریق اهل سنت
وشیعه از جناب سید الساجدین امام زین العابدین
علیه الصلوة والسلام مرویست که از برای وضوی ساختند
وکنیزکی ایستاده بود واب بر دست مبارک ایشان
میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد وبر
روی حضرت امده مجروح ساخت پس امام علیه

السلام

السلام سر مبارک را بالا کردند و بجانب آن کنیز

از روی خشم نگاه فرمودند در ساعت آن کنیز

خواند که والکاظمین الغیظ حضرت

فرمودند فرونشانیدم غضب خود را بعد از آن خواند

والعافین عن الناس فرمودند عفو کردم و از

گناه تو درگذشتم پس تتمه آیه را خواند که والله

یحب المحسنین حضرت فرمودند که انت حرة

لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای

تعالی و اگر در عفو خوف مفسده بوده باشد مثل

خوف تخلل عظیم در امور ملکی و مالی پس در نادیب

و چشم نمائی ایشان باید کوشید و اگر خدمتی با نها مفوض

باشد معزول میتوان نمود و خدمتکاران و غیر انها که
مشاهره برای آنها معین باشد در صورت صدور
تقصیر مزبور موقوف ساختن ایشان یا وضع
چیزی از مشاهره آنها موافق انچه در اول امر قرار
یافته باشد جایز است هرگاه بطور اجاره شرعیه
بوقوع پیوسته باشد و غلامان و کنیزان را بر تقصیرات
ایشان بقدری که ضروری باشد ضرب و تادیب
میتوان نمود بسند معتبر از حضرت صادق علیه
السلام منقول است که در تادیب اطفال و غلامان
و کنیزان پنج تازیانه یا شش تازیانه بیشتر مزنید و
انرا هم برفق و نرمی بزنید و در حدیث دیگر از حضرت

اودسا

راوی سوال کرد از زدن بنده بر چیزی که از دست
او تلف شود بی تقصیر او پس بر او چیزی نیست
اما اگر دانسته باز نانی تو بکند میتوان زد گفت چه
مقدار زنم او را فرمود که سه یا چهار یا پنج تازیانه
ضابطه ثالثه انکه رعایا و خدام را باداء واجبات
شرعیه مثل ادای حقوق واجبه مالیه و دیگر واجبات
مامور باید فرمود و از ارتکاب منهیات مثل ظلم و شراب
خواری و خیانت و سرقه و غصب حقوق و اعلان
شعار کفار مانند ناقوس زدن و بناء بتکده ها و
سایر انچه موجب هتک حرمت اسلام یا مذهب
تشیع بوده باشد نهی باید نمود چه امر بمعروف

ونهی عن المنکر از جمله واجبات است قال عزّ شانه

من قائل وَلْتَكُن أُمَّةٌ مِّنكُمْ

يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ یعنی باید که بعضی از شما

ای امّت محمد صلعم گروهی باشند که مردم را بخیر

دعوت نمایند وامر نمایند بمعروف وباز دارند از منکر

ومباشرت بمنهیات واز جناب حضرت امیر منقول

شده که فرمود من ترك انكار المنكر بقلبه

ويده ولسانه فهو ميت فى الاحياء

یعنی هرکس که ترک کند انکار را از امر قبیح پس او

میتی است در میان زندگان یعنی حیات او

مثل

مثل موت است که فایده بران مترتب نمیشود

وازحضرت جعفر صادق علیه السلام وارد گشته

که انحضرت باصحاب خود فرموده اند حق لی

ان احمل الذی منکم بالسقیم و

کیف لا یحق لی ذلک وانتم یبلغکم

عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرونه

علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی

یترکه یعنی بدرستیکه سزاوار است که بگناه شما

را در عداد گنهکاران اورده مواخذه نمایم وچگونه

مرا این مواخذه سزاوار نباشد حالانکه بشما میرسد

که مردی از شما مرتکب امور قبیحه میشود وشما انکار آن

آن میکنید وازو دوری میجویند واورا درمعرض

ایذا وآزار می آرید تا ترک آن عمل نماید ومانند

این اخبار بسیار وارد شده ومراد ازامر بالمعروف

حکم نمودن وباعث شدن بر فعلی واجب است ونهی

عن المنکر عبارت از باز داشتن از امر حرام است

وآن واجبات است عقلا ونقلا چنانچه امر بمندوب

ونهی عن المکروه مستحب است وبنابر مشهور میان علمای

ما وجوب آن مشروط بچهار شرط است اول آنکه

شخصی که امر ونهی میکند عالم باشد بانکه کدام امر واجب

است وکدام حرام تا منکر را معروف انگاشته امر

بآن نکند ومعروف را منکر پنداشته درمقام نهی از آن

22

نشود دوم انکه کسیکه مرتکب منکر یا تارک معروف
است اصرار بران داشته باشد وعلامات باز
ماندن ازان فعل بظهور نرسیده باشد سیوم انکه
تاثیر در امر ونهی انکس محتمل باشد پس اگر داند
که یقینا قول من تاثیر نخواهد کرد دریصورت
وجوب ان ساقط می شود چهارم انکه ایمن از ضرر
بدنی یا عرضی یا مالی وی یا بدیکری از مومنین باشد
وانکار از منکر سه مرتبه دارد اول انکار بقلب
وان واجب است بر کافه اهل ایمان دوم انکار بزبان
ومی باید که بتدریج انکار نماید پس اول بنصیحت
وقول لین وبعد ازان بسخنی درشت وتوبیخ وملامت

انکار نماید سیم انکار بدست مثل شکستن آلات لهو

و دور کردن فاعل آن از مقام فعل شنیع و زدن

او بمقداری که مقتضای مصلحت بوده باشد بحیثیتیکه

تاثیر در باز ماندن او داشته باشد و اگر ضرب نیز موثر

نباشد و منجر بجرح و قتل شود پس دران اختلاف

است سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه و علامه

حلی قدس سره بجواز آن قائل شده اند و شهید اول

طاب ثراه در دروس مفوض بر امام ساخته و

اقامت حدود در زمان غیبت امام اختلافی است

و تفصیل و تحقیق آن در کتب مبسوطه مبین شده

و مشهور آنست که آقا بر بندگان خود اقامت

حدود

حدود میتوانند نمود و جماعتی از اصحاب با قایل شده اند

بجواز اینکه زوج اقامت حد بر زوجه نماید و همچنین

پدر بر پسر خود و جایز است برای فقهای امامیه

زاد هم الله شرفا و مکرمة که در زمان غیبت انفصال

قضایا و حکم میان متخاصمین نمایند بشرطی که ایمن

از ضرر در حق خود یا در حق دیگر مومنین داشته باشند

با شرایط افتا از جمله شرائط که در مفتی و حاکم شرع

میباید آنست که مومن باشد و عادل و بمرتبه علیه

اجتهاد فائز و واجب است بر مردمان رجوع بایشان

نمودن و موافق حکم ایشان عمل کردن و هر که رد کند

و انکار نماید حکم ایشان را پس بر جناب ائمه معصومین

جواز اقامت حدود را اما

ه ردکردن باشد چنانچه موثقه عمر بن حنظله بران دلالت
دارد و محصل بعضی فقراتش اینست که سوال کردم
از امام جعفر صادق علیه السلام از احوال دو کس از
شیعیان که فیما بین ایشان نزاعی باشد در قرض
یا در میراث و ایشان برای انفصال آن رجوع کنند
پیش پادشاه جایر یا پیش قاضیان مخالفین
ایا همچنین جایز است انحضرت فرمود هر که رجوع کند
بایشان برای انفصال قضیه خواه آن قضیه حق
باشد خواه باطل پس چنانست که رجوع کرده بسوی
شیطان و هر چه پادشاه جور یا قاضیان مذکور
برای وی حکم کنند و او بحکم ایشان انرا بگیرد گرفتن

آن

گرفتن آن بردی حرام است اگرچه برای او حق ثابت
باشد بنابر آنکه او بحکم شیطان گرفته است
و حال آنکه مسلمین عموما ماموراند باینکه از طاغوت
یعنی شیطان انکار کنند و بآن اعتقاد ندارند
او سبحانه میفرماید که در حکم رجوع کنند بطاغوت
و شیطان و حال آنکه ماموراند باینکه از طاغوت
منکر شوند و بآن اعتقاد ندارند راوی گوید که
من عرض کردم که آن هر دو شخص متنازعین چه
کنند فرمود که ببینند از شما کسیکه حدیث
ما روایت میکند و در حلال و حرام ما نظر و فکر
میکند و احکام ما را میداند پس باید که هر دو

شناز مین بحکم آن شخص راضی شوند به تحقیق که
آن شخص را بر شما حاکم گردانیده ام پس
هرگاه که آن شخص حکم کند بموجب حکم ما پس
آنحکم را هر کسی که ازوی قبول نکند بدرستیکه
حکم خدا را خفیف دانسته و بر ما رد کرده و
هر که بر ما رد کرده بر خدا رد کرده و آن
رد کننده در حد شرک داخل است پس
واضح ولایح است گردید که غیر عالم عادل
احدی مرکز دائره عدالت نتواند بود و کسی
سوای اهل حق طریق حق و انصاف را بقدم
اقدام نخواهد پیمود **ضابطه رابعه** انکه عنان عزیمت

را بپوسته بطرف رعیت پروری وکرم گستری

معطوف فرمایند ولطف وعدل درباره رعایا

وخدام مبذول نمایند چه عقل ونقل حاکم است

بقبح ظلم واخبار بسیار در مدح عدالت ومذمت

ظلم وارد گشته واز جناب ثابت حضرت امیر المؤمنین

ع ماثور است که لیس ثواب عند الله

سبحانه اعظم من ثواب السلطان

العادل والرجل المحسن یعنی هیچ

ثوابی نزد خدای تعالی بزرگتر نیست از ثواب پادشاهی

که عادل باشد وشخصی که محسن ونیکوکار باشد

ونیز از آنجناب ع منقول است که فرمودند برکه

بعدل وداد عمل نماید حق تعالی دولت اورا در امان
نگاه دارد وهر کس که جور وستم بر زودی اورا
هلاک سازد واتصال این روایات بسیار است
بالجمله درباب فریاد رسی عزیزان وفقیران
وبیچارگان اهمال وتغافل نفرمایند و
باخلاق کریمه والطاف جسیمه بفریاد رسی مظلومان
نمایند وازساحت حضور خود احدی را نرانند
واین را منافی مرتبهٔ عظمت خود ندانند چه
هیچ مرتبه وشان زیاده از مرتبهٔ حضرت مالک
الملک جل سلطانه نیست وحق سبحانه وتعالی باب
مناجات وانابت را بر روی قوی وضعیف

دوضعیف

و وضیع و شریف مفتوح ساخته و مانعی و حاجبی
از عرض مناجات نگماشته و حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اوقات شریفه را سه حصه فرموده
در ثلثی تفقد حال عیال مینمودند و در زمانی
باقامت بندگی و طاعت الهی بسر می بردند
و در حصه دیگر مشغول کارسازی محتاجین می بود
و جناب مستطاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام
در ایام خلافت و جهانبانی و تمکن سریر سلطنت
ظاهریه روزها اشتغال بانجاح حوائج محتاجین و
کارسازی مومنین مصروف بودند و شبها بعبادت
حق سبحانه و تعالی اقدام مینمودند بعضی اصحاب

عرض کردند یا امیر المومنین خود را اینقدر تعب
میفرمایند که نه روز اسایش دارید و نه شب
ارام میفرمایند فرمودند که اگر روز اسایم
کار رعیت ناساخته ماند و اگر شب ارام کریم
کار من معطل میماند پس تا آسی به سیرت پیشوایان
ومقتدایان دنیا و دین واجب و لازم دانسته
رعایت حقوق رعایا باید نمود و چنین امور
بمنصه ظهور نمیرسد مگر بعد بتکمیل عزم صحیح واراده
جازمه و پوشیده نیست که ملوک و وزرا و امرا
محتاج ترین خلق اند بسوی تکمیل عزم و مادامیکه
در امور دین و دنیا عزم تمام حاصل نشود الکتاب

از هیچ فضیلت واجتناب از هیچ رذیلت میسر
نگردد گویند که مامون خلیفه را خواهش
گل خوردن بهم رسیده بود و در ازالهٔ آن ناطبای
زمان مشوره نمود طبیبان آنوقت مجتمع
شده اصناف مداوات را بعمل آوردند هیچ
دوائی و تدبیری مفید نیفتاد تا آنکه روزی بحضور
او اندیشه تدبیر وعلاج مینمودند و باحضار کتب
وادویه اشاره رفته بود که یکی از ندمای او که
ثمامة ابن الاشرس نام داشت حاضر شد
ومشاهدهٔ آن حال کرد گفت یا امیر المومنین
فأین عزمة من عزمات الملوك

یعنی کجا است عزیمتی از عزیمتهای پادشاهان
دران وقت غیرت شاهی بجوش آمد و
با طبا گفت که ترک معالجه نمائید که بعد ازین
معاودت این حال از من محال باشد

ضابطه خامسه انکه برای مصاحبت و مجالست
و مشاورت که جناب رسالتمآب نیز از
قبل رب الارباب بآن مامور بوده لقوله
تعالی وشاورهم فی الامر کسانی
را معین فرمایند که از حیثیت دانشمندی و کمال
عقل وجودت قریحه و فطانت ممتاز باشند
و بحلیه اصلاح و رشد اراسته باشند بصفت

علم و حلم موصوف چنانچه منقول است که

قالت الحواریون لعیسی یا روح

الله من یجالس قال من یذکرکم

الله رویته ویزید فی علمکم منطقه

ویرغبکم فی الاخرة عمله یعنی جناب

سید المرسلین صلعم فرمودند که اصحاب حضرت

عیسی علی نبینا و علیه السلام از حضرت عیسی پرسیدند

که ما با که همنشینی کنیم حضرت عیسی علیه السلام فرمودند

با کسی که دیدن او حق تعالی را بیاد شما آرد

و حرف زدن او علم شما را زیاده گرداند و عمل

او موجب رغبت شما شود باخرت و بسبند

معتبر از خیثمه مرویست که بخدمت امام محمد
باقر علیه السلام رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود که ای
خیثمه هر کس از شیعیان و دوستان را که بهبینی
سلام من برایشان برسان و ایشانرا از جانب
من وصیت کن به بپرهیزکاری خداوند عظیم و آنکه
نفع رسانند اغنیای شیعیان بفقرای
ایشان و اعانت نمایند اقویائی ایشان
ضعفا را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه
مردگان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند بدرستیکه
ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان
باعث احیای امر شیعه میشود خدا رحم کند

بمرده

بنده را که مذهب ما را از بنده دارد و در کاسه
مسطور است و حاصل مضمون آن این است
که حضرت لقمان به پسر خود فرمود که ای پسر اگر خواهی
در مجلس بنشینی پس ببین که اگر اهل آن
مجلس در ذکر خیر مشغول باشند مثل آنکه در
مباحثه علم دین باشند یا در ذکر محامد حق تعالی
یا در ذکر فضایل انبیا و اوصیا و امثال آن
پس در آن مجلس بنشین پس اگر تو از آن
عالمتری بعلم تو منتفع خواهند شد و اگر آنها عالم
تر اند تو بعلم آنها منتفع خواهی شد و شاید که
حق سبحانه و تعالی برحمت خود ایشان را فرا گیرد و بر

پس تو هم ببرکت مجلست دران رحمت داخل
خواهی شد و وقتی که به بینی که اهل مجلس بذکر
خیر مشغول نیستند پس باید با آنها منشین
زیرا که اگر تو عالمی بعلم تو آنها منتفع نمیشوند
و اگر جاهلی موجب مزید جهل تو صحبت
آنها خواهد بود و شاید درانوقت غضب الهی
بر آنها نازل شود پس ترا هم فرا گیرد در کتاب
کلینی از جناب امام صادق ع منقول است
که جناب امیر اکثر اوقات بر منبر رفته میفرمودند
که سزاوار است که مسلمان با سه کس دوستی
نکند یکی آنکه فاجر باشد بی باک و پروا نداشته

بالنسه

باشد از انچه او گوید یا او را گویند دوم احمق
سیوم دروغ گو اما فاجر پس او میخواهد که
ترا مثل خود سازد و برامر دین و آخرت تو
اعانت نمیکند و نزدیکی او موجب قساوت
قلب تو میشود و آمد و رفت او بپیش تو موجب
عار و ننگ است اما احمق پس بسبب قصور
عقل نمیتواند که تراره نمائی کند بطرف انچه که خیر
تو در آن است و یا از تو بر داند چیزی را که بد باشد
و اکثر اوقات اگر اراده خوبی تو خواهد نمود برای
تو ضرر خواهد افتاد و بالعکس پس موت او بهتر
است از زندگانی او و سکوت او بهتر است

از حرف زدن او و دوری او بهتر است از نزدیکی
او و امادروغ گو پس در مصاحبت
او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا
بمردم نقل میکند و از مردم بدروغ بتو سخن میگوید
و درمیان مردمان بنقل کذب عداوتها می افکند
و کینها در سینه ها میرویاند پس از خدا
بپرهیزید و ملاحظه نمائید که باکه مصاحبت
مینمائید و منقول است که پادشاهی بود در
بعضی از آفاق که بخیر و خوبی معروف بود
روزی با لشکر خود براهی میرفت در عرض راه
دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده اند و از فقر

اثر

دستگیری برایشان ظاهر شد چون نظرش
برایشان افتاد از مرکب فرود آمد وایشانرا
تحیت فرموده با ایشان مصافحه کرد چون
وزرا اینحال مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند
وبه نزد پادشاه آمدند چون او بسیار جرات
درخدمت پادشاه در سخن گفتن داشت گفتند
که امروز پادشاه خود را خوار وحقیر کرد واهل
مملکت خود را رسوا کرد وخود را از مرکب
انداخت برای دو مردی پست بی قدر سزاوار
انست که او را ملامت نمائی براین عمل که
دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بکفته وزرا

عمل بوزه پادشاه را ملامت کرد پادشاه در
جواب او هیچ نگفت برادر آوز را هیچ معلوم نشد
که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجیده شد
بخانه خود باز گشت وچند روز بر این بگذشت
پس پادشاه امر گفت منادی خود را که او
را منادی مرگ میگفتند تا ندائی مرگ بر در
خانه برادر در دهد وطریقه آن پادشاه این
بود که هر کرا که اراده کشتن او داشت چنین میکرد
پس ازین ندا نوحه وشیون در خانه برادر پادشاه
بلند شد واو جامه مرگ پوشیده بدر خانه
پادشاه آمد ومیگریست وموئی ریش خود را میکند

چون

میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود
حاضر شد و بر زمین افتاد و فریاد واویلاه
و وامصیبتاه بر آورد و دست خود را بتضرع
و زاری پیش پادشاه بلند کرد پادشاه
او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد چرا پیش ما
از منادی که ندا کرده است بر در خانهٔ تو با مر
مخلوقی که خالق تو نیست. و برادر گفت و بتحقیق
میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشته
شدن باشی با این حال مرا ملامت میکنی که چرا بر
زمین افتادم در هنگامیکه منادی پروردگار خود
را دیدم و من دانا ترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار

خود دارم بر وکرد دانسته ام که قدر ائی من تر ابر
انگیخته اند و فریب داده اند وزود باشد که خطای
ایشان ظاهر گردد پس حکم کرد پادشاه جهان که چهار
تابوت از چوب ساختند وامر فرمودند که دو تا را بطلا
زینت کنند و دو تا را بقیر اندودند پس دو
تابوت قیر اندود را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو
ساختند و دو تابوت مزین بطلا را از مردار ید و
خون و فضله و موپر کردند و سر هر دو را محکم بستند
پس جمع شدند وزراد اشراف را که گمان
می برد که ایشان او را بران عمل ملامت کرده اند
و تابوت ها را بر ایشان عرض کرد و فرمود که اینها را قیمت

بکنند

کنید ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال و دریافت ما
این دو تابوت طلائی قیمتی دارند بسبب زیادتی
شرافت و خوبی و آن دو تابوت قیر بسبب پستی و زبونی
قیمت ندارند پادشاه گفت که اینحکم شما ناشی
بسبب قصور علم شما است پس امر فرمود که تابوتهای
قیر را کشودند بسبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه
روشن شد پس گفت که مثل این دو تابوت مثل
آندو کسی است که شما خوار و حقیر شمردید لباس
ایشانرا و سهل شمردید آنها را و حال آنکه باطن
باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نکوئی
و سایر صفات کمال که آن بمراتب بهتر است از یاقوت

و مرواريد و ساير جواهر پس امروز بود که تابوتهای
طلا گشودند اهل مجلس از کثافت و نجاست آنچه
در اندرون آن بود هر خود ببرزیدید و از گند و
تعفن آن متاذی بشدند پس پادشاه گفت
که این تابوت مثل قومی است که زینت یافته
است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان
مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ
و ظلم و ساير اقسام شرارت که بسی رسواتر و
بدنماتر است ازین مردارها پس همه وزرا
و اشراف گفتند که منظور ترا یافتیم و خطای خود را
فهمیدیم و پند گرفتیم در کتب معتبره از جناب

حضرت

حضرت جعفر صادق علیه السلام منقول است که
فرمودند مرور کرد عیسی بن مریم علی نبینا و علیه
السلام بقریه دید که اهل آن ده همه بر جاهای
خود مرده اند و کسی مباشر دفن ایشان نشده و
از مرغان و حیوانات و دواب آن نیز اثری نمانده
رو باصحاب خود کرد و گفت بدرستیکه اینها مرده
اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان
در وجود آمده ایشان را فرا گرفته چه اگر متفرق
وجدا جدا فوت میشدند یکدیگر را دفن میکردند
پس اصحاب حضرت عیسی گفتند که ای روح الله
وای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشانرا زنده گرداند

از برای ما تا خبر دهند بما که اعمال ایشان چه بوده
و بچه سبب و عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا بیرامون
آن عمل نگردیم و از ان مجتنب باشیم پس عیسی
ملتمس ایشانرا در معرض انجاح در آورده دعا
کرد بدرگاه احدیت واحیای ایشانرا از
خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض
اجابت در آورده ندا در دادند که طلب کن
ای عیسی ایشانرا که جواب تو خواهند داد پس
حضرت عیسی در اثنای شب وقت تصفیه
هوا از کدورات انفاس خلایق برخواست
و بر جای بلندی از زمین برآمد و گفت ای اهل این ده

شخصی از اینها بجا درت بجواب او گفت که
لبیک یا روح الله حضرت عیسی گفتند جای
رحم است بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار
دنیا چه بوده است و بچه سبب مستوجب این
عقوبت شده اید آن شخص گفت که عمل ما عبادت
و اطاعت اهل ضلالت و گمراهان بود و دوستی
دنیا با ترس اندک و امید بسیار و نهایت غفلت
در گرفتاری بلهو و لعب عیسی علیه السلام فرمود دوستی
به دنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل بمادر خود
که هرگاه رو به ما می آورد خوشحال و فرحناک
میشدیم و هرگاه رو از ما برمی تافت مکدر گشتیم

وغمگین میشدیم عیسی ع گفت عبادت شما مر طاغوت
واهل ضلالت را چون بود گفت اطاعت
میکردیم ارباب معاصی را وآنچه ما را بدان میداشتند
بعمل می آوردیم عیسی علیه السلام گفت آخر کار
شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت
بدان ورفاهیت حال وصباحش خود را در
هاویه دیدیم حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
پرسیدند که هاویه چه چیز است گفت سجین
پرسید که سجین کدام است گفت کوه های
آتشین که بجهة سوختن بر می افروزد وشعله
میکشد از برای سوختن ها تا روز قیامت عیسی گفت

شما دران وقت چه گفتید و به شما چه گفتند گفت
گفتیم مارا باز بفرستید بدنیا تا توبه و نیکوکاری
قیام نمائیم و تلافی تقصیری که از ما بوجود امد بکنیم
گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا باز گردید بقول خود
عمل نخواهید کرد حضرت عیسی گفت چونست که غیر تو
کسی ازینها با من سخن در نیامد واین امر بتو اختصاص
یافت گفت ای روح الله ایشانرا بدهن لجامهای
اتشین دراورده اند وسرانرا بدست ملائکه
عذاب داده اند ومن اگرچه درمیان ایشان
بودم اما از ایشان نبودم وعمل ایشان از من
واقع نشده پس چون عذاب برایشان نازل شد

مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بموی در او کشیده
بر کنار دوزخ باز داشته اند و مستغرق بر افتادم
حالیکه نمیدانم که در آتش بر رو در خواهم افتاد یا
نجات خواهم یافت پس حضرت عیسی علیه السلام
روی مبارک بجانب حواریان کرد و فرمود ای
دوستان خدا محاش کردن بنان خشک و نمک
نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار
خوب کاهی که بعاقبت دنیا و آخرت مقرون
باشد و این روایت سوا عافیت صحبت
ارباب عصیان کالنور علی شاهق الطور بوضوح
پیوست فائده دوم در نقل ملخص کلام

خوابیدن

کلام هدایت نظام امیر المشرقین و امام

الخافقین اسد الله الغالب امیر المومنین

علی ابن ابیطالب علیه السلام بباید دانست

که چون ذکر سائر ضوابطیکه ملوک بتفصیلکه ضوابط

خمسه مربوره سمت تحریر یافته موجب تطویل کلام

است لهذا از نقل مضامین منشور ساطع النور

که در زمان تمکن الجناب بر سریر گردون نظیر

خلافت و جهانبانی و اورنک سلطنت

و گیتی ستانی بنام نامی مالک اشتر نخعی وقتیکه

او را بولایت مصر نامزد فرموده شرف صدور یافته

اقتصار مینمایم و آن دستور العمل جامع جمیع

محاسن آداب و حاوی صنوف مکارم اخلاق
است و ضوابط حمسه مذکوره باضمایم ضوابط دیگر
دران اندراج یافته و باقتضائی سه هو
المسك ماکررته یتضوع از تکرار
بعضی ضوابط ناندیشیده بشرف ذکر ترجمه آن
مشرف میشوم بسم الله الرحمن الرحیم
اینست آنچه بان امر نموده بنده خدا علی که امیر
مومنانست مالک ابن حارث اشتر را در
عهدی که باو فرموده درهنگامی که او را بر مصر والی
و حاکم گردانید که خراج آن ولایت را بگیرد و شهرهای
انرا اباد کند و اهل بلاد را باصلاح آورد و با

با دشمنان دین جهاد نماید پس امر فرمود او را بتقوی
وطاعت الهی و متابعت انچه امر کرده است
در کتاب خود از فرائض و سنن که سعادت نمی
یابد احدی مگر بمتابعت آن و شقی نمی شود
کسی مگر بانکار و ضایع ساختن آن و امر نمود او را
که نصرت کند دین خدا را بدست و دل و زبان
نه بدرستیکه حق تعالی متکفل شده نصرت کسی
را که نصرت دین او نماید و اعزاز هر که دین او را
عزت دهد و امر کرد او را بانکه نفس خود را در
وقت غلبه شهوت ضبط نماید و در حین سر
کشیها او را از انچه نباید باز دارد پس بتحقیق

تقصیرات ترا عفو کند زیراکه تو مسلط و حاکمی بر ایشان
و حاکم تو مسلط است بر تو و خدا مسلط است بر کسیکه
ترا حاکم نموده بتحقیق که حق تعالی طلب کفایت امور
رعیت از تو نموده و امتحان کرده ترا بسلوک نمودن
با ایشان پس نفس خود را در معرض غضب و محاربه
پروردگار میار بتحقیق که ترا تاب قهر و عذاب او
نیست و بی نیازی نیست ترا از عفو و رحمت او
و پشیمان مشو از عفو کردن گناه کاران رعیت
و شاد مباش بعقوبت کردن ایشان و سرعت
مکن حتی الوسع در ابتدای کسیکه غضب بر او نمائی و مگو
که من امیرم و مطاع شما زیراکه این پندار باعث

فساد

فساد قلب است و نقصان دین و موجب
نزدیکی جستن از بلایا و چون تسلط و اقتداریکه
داری در دل تو کبر و غرور احداث نماید پس
نظر کن بعظمت پادشاهی حق تعالی که بر تو غالب
است و به بین قدرت او را بر تو در اموریکه
بر آن توانا نیستی از نفس خود زیرا که هرگاه
در سلطنت و قدرت خدا تعالی نظر نمائی
غرور ترا برطرف سازد و عقل رفتهٔ تو باز بجا آید
و حذر کن از آنکه در عظمت خدا برابری جوئی و در فرمان
فرمائی با او تشبه نمائی چه حق تعالی ذلیل می نماید
هر جبار را و خوار میسازد هر متکبری را و پاس

جانب خود یا اقارب و دوستان خود طریقه انصاف

را برای اجابت و اما بعد متروک مگردان و دل

هیچکس را بخاطر دیگری مرنجان که اگر چنین نکنی

ظلم کرده باشی و هر که بر بندگان خدا ظلم کند حقتعالی

خصم او شود و محبت های او باطل گردد و محارب

خدا باشد تا آنکه توبه کند و هیچ چیز در باب تغیر یافتن

و زائل شدن نعمت خدا و نزول عذاب او قوی

تر از ظلم و ستم نیست زیرا که حق تعالی دعای مظلومان را

شنونده است و ظالمان را جزا دهنده و باید که دوست ترین

چیزها بسوی تو چیزی باشد که حق نزدیکتر باشد و

عدالت در آن بیشتر باشد و جامع رضای تمام رعایا

باشد

زیرا که اگر عامه رعایا راضی نباشند رضای مخصوصانی
چند بتو فایده نمی بخشد و اگر سایر رعایا راضی باشند
خشم مخصوصان بتو ضرر نمی رساند و کسانیکه مقرب
باشند مشقت حاکم برای آنها در وقت نعمت
و رجا بیشتر است و یاری ایشان او را کمتر
است در وقت شدت و بلا و کراهیت بسیار
مینمایند از عدالت حاکم برای آنکه خود ظلم میتوانند
کرد بر مردم اگر سوال مینمایند از دیگران زیاده ابرام
میکنند و اگر عطائی بایشان بکند شکر کمتر
میکنند و چون امری را از ایشان باز دارد
عذر او را قبول ندارند و در حوادث روزگار کم صبر

تر اند و عامه رعایا ستون دین و موجب قوة
مسلمین، و کارسازی برای دفع دشمنان اند
پس باید که با ایشان رغبت و محبت نمائی
و باید که دورترین رعیت نزد تو شخصی باشد که
عیبهای مردم را طلب نماید زیراکه در مردمان
عیبهائی است که حاکم سزاوارترین مردم
است بپوشانیدن آنها پس آشکارا مساز
آنچه بر تو پوشیده است بدرستیکه بر تو لازم است
پاک کردن خلق از عیوب ظاهری و خدا حکم
میکند بر آنچه از تو نهان است پس تا توانی بپوش
عیوب را تا خدا بپوشاند بر تو آنچه از رعیت میپوشانی

42

و قطع کن سبب عداوت را و از هرچه بر تو ثابت
نشود تغافل کن و در زود تصدیق کسی که سعایت
مردمان نماید مکن زیرا که او فریب دهنده
است هرچند که خود را در لباس ناصحان
جلوه گر سازد و داخل مساز بخیل را در مشوره
خود که ترا از فضل و احسان منع نماید و از
فقر بترساند و همچنین کسیکه جبن داشته باشد
که ترا در امور بزرگ سست سازد و همچنین
صاحب حرص را که هر آینه ترا بجور و ستم و اخذ و جر
ترغیب نماید بدرستیکه بخل و حرص و جبن سبب انها
بدگمانی بخدا است و بتحقیق که بدترین وزیران تو

کسی است که پیش از تو وزیر ظالمان و شریک
ایشان در گناه بوده است پس ایشانرا صاحب
راز خود مگردان که ایشان یاوران گناهکاران
اند و برادران ستمکاران و تو عوض آنها
کسانی را مقرر میتوانی ساخت که در عقل
و نفاذ حکم مثل آنها باشند و گناه و عصیان
نداشته باشند و این گروه که تو ایشان
را عزت خواهی داد یاری تو زیاده تر خواهند
کرد و خرج ایشان بر تو کمتر باشد و مهربان تر
خواهند بود و بدیگری کمتر الفت گیرند پس ایشانرا
مقرب خود کن در خلوتها و محفلها و مقرب ترین

ازین

ترین آنشان نزد تو آنکس بود که حق را بیشتر
بگوید و در امری که مرضی حق تعالی نباشد
مساعدت تو ننماید خواه ترا خوش آید و خواه
بد و محبوب و مقرب خود کن اهل ورع و صدق
را و باز دار ایشانرا از آنکه برروی تو مدح بسیار
نمایند و شاد نکنند ترا ستایش آنها بر امری
که نکرده زیرا که مبالغه در مدح کبر و نخوت را
پدید می آرد و از عیوب خود غافل میسازد و نباید
که نیکوکار و بدکار نزد تو برابر نباشند که این
موجب بی رغبتی نیکان از نیکی و جرأت بد
کاران در بدی است و هر یکی را جزای عمل او بده

دیگر آنکه چون حاکم احسان بر رعایا نماید و تخفیف
ستمهای آنها کند و جبر نماید بر آنچه مقدور آن
ندارند ازو راضی شوند و گمان نیک بر رعیت
داشته باشی که حسن ظن تعب دور و دراز قطع
نماید و لایق آن کسی است که احسان تو بروز زیاده
باشد و سزاوارترین رعایا بگمان بد کسی است
که با او بد کرده باشی و بر هم مزن طریقه را که اسلاف
این امت مقرر کرده اند و بسبب آن الفت و
اصلاح رعیت حاصل شده و احداث بدعتی
مکن که مخالف آن باشد تا ثواب آن سنت برای
سابقان باشد و وبال این بدعت بر تو و بسیار

با علما مذاکره نما و با دانشمندان مشوره کن در
اصلاح بلاد تو و درستی آنچه موجب استقامت رعیت
باشد و بدانکه رعیت چند طبقه اند که صلاح بعضی
بصلاح دیگری وابسته است اول لشکر سپاه
که دین الهی را برپا میدارند دوم نویسندگان
عامه که برای مصلحت خلق ضرور اند و نویسندگان
خاصه که مخصوص برای تو می نویسند سیوم
قاضیان که بعدل حکم نمایند چهارم عمال که بانصاف
با رعایا سلوک نمایند پنجم اهل جزیه و خراج ششم
تجار و ارباب صنعت هفتم طبقه اسفل از اهل
فقر و احتیاج و حق تعالی برای هر یکی حقی مقرر نموده

در کتاب خود یا سنت پیغمبر خود نزد ما معلوم و
محفوظ است پس لشکریان محافظان رعیت
و زینت حاکمان و باعث عزت دین اند و
راهها بایشان ایمن است و رعیت بدون
ایشان برپا نمی مانند و قیام لشکریان نیست
مگر بخراج که بسبب آن قوی میشوند بر جهاد از
دشمنان و رفع حاجت رعایا می نمایند پس
احتیاج بسیار است باهل خراج و نظام لشکریان و
اهل خراج نمیشود مگر بقاضیان و عمال و نویسندگان
که عقد مصالح نمایند و امین در امور مردم باشند و تعیش
این طوائف نیست مگر بتجار و اهل صنایع که اجتماع نمایند

بر مصالح و بازارهای ایشان را آباد دارند و کفالت ایشان نماید
در ضروریات و تجارت چند قیام نماید که از غیر ایشان
متمشی نشود بعد از آن اهل حاجت و مسکنت اند
که لازم است اعانت ایشان و خدای برای هر یکی از
ایشان حقی مقرر ساخته و هر یکی را بر حاکم حقی هست
بقدر آنچه بصلاح آرد حال او را پس باید که سپه سالار
تو کسی باشد که بیش از همه اطاعت خدا و رسول کند و خیر
خواه امام تو باشد و حلم او زیاده باشد و زود
بغضب نیاید و عذر مجرمان را قبول نماید و مهربان
بر ضعفا باشد و بر زبردستان میل نکند و تعدی ننماید
و در امور ملک و ملت سستی نه نماید و گرامی دار اهل

حسبهای نیکو و اهل سوابق حسنه که باخلاق کریمه معروف
اند پس مصاحبت کن با اهل دلیری و شجاعت
و صاحبان جوانمردی و سخاوت که ایشان مجموعه
کرم و بزرگواری اند و رعایت نما احوال ایشانرا
مثل رعایت پدر و مادر مهربان فرزند خود را
و بزرگ مدان چیزی را که بایشان امداد نمائی
و حقیر مدان مهربانئی را که بایشان نمائی اگرچه اندک باشد
زیرا که این ملاطفتها باعث میشود برانکه خیرخواه تو باشند
و گمان نیک با تو دارند باعتماد آنکه الطاف بسیار بر ایشان
نموده کارهای اندک ایشانرا معطل مدار زیرا که از لطف
قلیل تو منتفع میشوند و از احسان عظیم تو مستغنی

نشوند

46

جمعیت

بنشستند و باید بعضی از سرداران لشکر کسی را مقرب
گردانی که امانت لشکریان نماید و احسان با ایشان
کند و اهل و عیال ایشان را که در شهرهای خود گذاشته
اند رعایت نماید تا آنکه عساکر با جمعیت خاطر جهاد
نمایند و لطف تو با ایشان باعث رغبت ایشان
شود و هرگز سپاه خیرخواه نمی باشد مگر با آنکه
از حاکم خود راضی باشند بسبب احسان او و دولت
او بر ایشان گران نه باشد و زوال او را نخواهند
پس بگشا درهای آرزوی ایشان و پیوسته ثنای
ایشان نما و بشمار جفاهای ایشان که برای تو
کشیده اند که مدح ایشان جنبش می آرد دل

شجاع را و بددلان را دلیر مسکین داند ابر دلیران کنه هر یکی را
جداگانه بر کار او ستایش نما و تقصیر در مدح او مکن اگر
امری حقیر از شخصی بزرگ صادر شود کار او را بزرگ
مشمار و اگر امری جلیل از مردی حقیر واقع شود ضایع
مگذار و در کارهای مشکل و مشتبه رجوع بخدا و
برسول زیرا که حق تعالی فرموده که ای آن کسانیکه
ایمان آورده اید فرمان برید خدا و رسول را و اولی
الامر را پس اگر نزاع کنید در امری رجوع بخدا و رسول
او نمائید و رجوع بخدا عمل نمودن بقرآن است و رجوع
بسوی رسول اخذ نمودن بطریقه اوست که جامع متفق فیه
است و افضل رعایا را برای قضا و افتا اختیار نما که
ا

از معاملات تنگ نشود و غالب نشوند برو دشمنان
و بر خطا نایستد و در قبول حق توقف نکند هرگاه
برو ثابت شود و طامع نباشد و نگذارد معاملات
بر سد و بدلایل حقه رجوع نماید و از مراجعت
خصوم دل تنگ نشود و بعد از وضوح حکم در قطع
خصومات توقف نکند و اگر مدح او نمایند از جا
در نیاید و از ترغیب احدی از حق تجاوز ننماید و
چنین گروه بنهایت کم اند باز از حکم آن قاضی
باخبر باش و القدر اعانت او نما که از گرفتن
رشوت مستغنی شود پس او را مقرب خود کن
که خاصان ترا مجال بدگوئی او نباشد پس نظر کن

درین بکار ٭ زیرا که این دین بدست اشرار گرفتار
بود ٭ که موافق خواهش عمل میکردند ٭ و دنیا را می طلبیدند به
باز نظر کن در کار عمال خود پس کسیکه قابلیت داشته
باشد مقرر نما و از کسیکه چیزی گرفته حاکم مساز
و بدون تامل و مشوره مقرر مکن که این هر دو جور
و خیانت است و اختیار کن اهل تجربه و حیا را
از اهل خانواده هائیکه نیکو اند و اهل رسوخ در اسلام
که ایشان گرامی تر اند از روی اخلاق و کمتر اند در
طمع و بیشتر از دیگران تامل در عواقب امور مینمایند
پس وظیفه های عمال را بخوبی تعین نما تا باعث اصلاح
رها شود و محتاج گرفتن حقوق دیگران نشوند و

درین

درین حال اگر مخالفت تو یا خیانت دران نمایند
محبت تو تمام باشد بعد ازان بفرست جاسوسانی
را از اهل صدق و وفا که اگر بر اسرار ایشان مطلع شو
باعث مزید امانت آنها و انصاف ایشان شود
پس اگر همه جاسوسان ترا اخبار کنند که یکی از
عمال خیانت کرده شاهدی دیگر طلب بکن
پس جاری کن در بدن او سزای او را و او را در
مقام مذلت نصب کن و بخیانت موسوم نما
و او را متهم بدان و در باب خراج با رعایا معامله کن
که موجب اصلاح آنها باشد زیرا که صلاح همه در صلاح
ایشان است چه همه مردمان عیال خراج و اهل آن

هستند و باید که منظور تو آبادی ملک باشد
زیاده از منظور بودن تحصیل خراج چه آن بدون
آبادانی حاصل نشود و هرکه بدون آن تحصیل
زر نماید بلاد را خراب و عباد را هلاک کند
و کار او تباه شود. پس اگر رعیت شکایت
از زیادتی خراج یا آفتی یا نرسیدن آب و خشکی
زمین یا از غلبه آب که تخفیف کنی تا اصلاح
کار ایشان شود باید که آنچه تخفیف نمائی بر تو
گران نباشد چراکه این ذخیره ایست که عاید
میشود ترا در آبادی ملک تو و زینت ولایت تو
و معهذا دلهای ایشان بسوی تو راغب میشود

و مدح تو مینمایند و عدل تو مشهور میگردد در حالیکه
تو اعتماد و امید انتفاع از چیزیکه فاضل از قوت
رعایا باشد داشته باشی و اعتماد آنها بر تو
بسبب عدل و رفق تو و چون کاهی امر حادث
شود و اعتماد نمائی بر طیب خاطر امداد تو نمایند
زیراکه رعیت ملک اباد هر قدر که تکلیف کنی
توانند برداشت و زمین خراب نمیشود مگر بفقر
رعیت و فقیر نمیشوند آنها مگر از حرص عمال بر جمیع
مال و کمال نمودن آنها بقای خود را علی الدوام
و قلت انتفاع از عبرت زمانه باز نظر کن
در حال نویسندگان و بهتر نما بهترین آنها را

برهان ان

و نامه های ترا که رازهای پنهان دران باشد ننویسند
مگر صاحب اخلاق کریمه که اورا اکرام نمائی
بسبب تکبر دلیری نکند بر مخالفت تو و تقصیر نکند در
عرض کردن مکاتبات عمال تو و نوشتن جوابهای
ان بروجه صواب و در گرفتن پیمان از رعایا
و عهد دادن از جانب تو قصور نکنند و استوار
ساز و امری را که برای تو نفع دهد و عاجز نشود از
حل مشکلات تو و از رتبه خود جاهل نباشد
زیرا که کسیکه قدر خود نداند قدر غیر خود کی تواند
دانست و کسیکه اختیار نمائی بر حسن ظن بااد و
اعتماد بر ظاهر اکتفا مکن زیرا که مردمان برای تقریب

تضرع و اظهار حسن خدمت مینمایند و حال آنکه اثری
از نصیحت و امانت ندارند ولکن امتحان کن
بولایت صالحان بیشتر از تو پس اختیار کن کسی را
که باحسان و دیانت معروف تر باشند زیرا که این دلیل
خوبی است برای رضای الهی و رضای کسیکه والی
او هستی و برای هر سرداری کاری از کارها خود
جدا گانه مقرر نما و اگر از عیوب ایشان تغافل نمایی
با خود خرابی شده بعد از آن حق اهل تجار و اهل صنعت
بشناس و معامله نیکو بنما بکسیکه از آنها در شهر
مقیم باشد و کسیکه در بلدان برای تجارت سفر
نماید و کسیکه بدست خود پیشه کاری نماید که

ازایشان نفع برسد و از مواضع دور و دراز بمشقت
راکشیده می آرند و در بر و بحر و سهل و جبل رفته
تهیهٔ ضروریات مردم مینمایند و جاهائیکه اکثر مردمان
ازان خائف میشوند دلیری کنند پس ایشان محل
رحمی اند و سراسر صلحند که نفعی نمی نمایند و تفقد
ایشان نماید بحضور خود و در نواحی بلاد خود و بدانکه
اکثر ایشان تنگی و بخل دارند و احتکار کنند یعنی در وقت
احتیاج مردمان اجناس و غلات را حبس میکنند بامید گرانی
و بهوای نفس بر خلاف شرع بیع مینمایند و در این صورت
ضرر رعایا و عیب و حاکم است پس داراز احتکار
که سعی ضد اصلحم ازان منع و محروده است و باید که خرید و فروخت

نیز ترازوهای درست و راست باشد و نیز چنانچه
ضرر بایع و مشتری دران نباشد پس احتکار غله کسیکه کند
بعد نهی تو معذب ساز او را باز پرس از فساد در حق بیچارگان
و مساکین و محتاجین و امثال ایشان که درین طبقه قانع
و محتاج هستند و برای ایشان از بیت المال و از غلات که
از زمینهای غنایم بهم رسیده حصه بده که برای دور تر
ایشان حقی است مثل کسیکه نزدیک است پس باید
که غافل نکند ترا از ایشان مزید نشاطی که تو معذور
نیستی در تضییع امر صغیر بسبب اشتغال مهمات خود پس متوجه
ایشان باش و اعراض مکن و تفقد نما کسی را که نزد تو
نمیتواند رسید از زمره کسانیکه در نظرهای مردمان

خوار باشند و شخصی را که با خدا باشد مقرر کن که حوائج

ایشان را بتو عرضه دارد پس با ایشان بنحوی

سلوک کن که نزد خدا معذور باشی که این گروه

محتاج ترین رعایا بعدل اند پس در حق ایشان

تقصیر مکن و لطف نما بر حال یتیمان و پیران که بیچاره اند

و معیشتی ندارند و از تو بسبب حیا سوال نمیکنند و این

امر بر حکام ناگوار است و حق البته ناگوار است بر اکثر

مردم و لکن آسان است بر طالبان آخرت که صبر کرده

اند و اعتماد بر راستی وعده خدا نموده اند و بگردان

برای محتاجین حصه از اوقات خود که در آن متوجه

آنها شوی و در مجلسی بنشینی برای تفقد حال آنها پس فروتنی

تا دران حبس بی رضای خدا و منع کن لشکریان
و پاسبانان و حاجبان را که مانع عرض ارباب
احتیاج نشوند تا هرچه خواهند بگویند که اکثر شنیدم
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گروهی که حق ضعیفان
ضعیف در میان آنها از قومی گرفته شود محروم از
خیر اند و در گفتار درشتی منما و بدگوئی و بدخوئی
و نفرت از اختلاط ایشان را ترک کن تا خدا بر تو
رحم نماید و ثواب ان عطا نماید و آنچه بدهی بطیب
خاطر بده و اگر ندهی بخوبی گفتار منع نما باز امری
چند است که ترا باید که خود بی مباشر آن شوی
از انجمله جواب عمال که کاتبان تو از نوشتن ان در مانند

و از انجمله قضای حاجات محتاجان که اعوان تو
دلتنگ ازان شوند و بکار هر روزی در همان
روز برس که هر روزی برای کاری است و
بگردان برای خدا بهترین اوقات و بزرگترین
بخششها را اگرچه همه اوقات حکومت برای خدا
است اگر نیت درست داشته باشد و دران
اوقات مخصوص ادای فرایض نماز و در نمازهای
روز و شب مشغول باش و با تمام کامل گردان
عبادت را بی عیب و نقصان و هرگاه میان مردمان
برای نماز بایستی پس نفرت بده ماموران را بطول
نماز و ضایع مکن شرک آن زیرا که گاه است

که کسی درد بیماری یا حاجتی دارد که منافی طول
است و پرسیدیم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
هرگاه مرا بهمین فرستاده بودند که چگونه نماز کنم با
ایشان که مانند نماز ضعیف ترین آنها بکن و
بر مومنان رحیم باش باز از رعیت در حجاب
مباش که این باعث تبهی کار است و هرگاه حاکم
در خانه نشست بر احوال رعیت مطلع نمیشود پس
امر صغیر را کبیر و کبیر را صغیر میدارند و حسن را قبیح و
قبیح را حسن دانند و حق بباطل مشتبه شود و نیست
حاکم مگر بشری که امور پنهان را نمیداند و علامتی
نیست که راست را از دروغ بمجرد گفتن تمیز توان کرد

و حال تو خالی از دو شق نیست یا آنکه سخاوت داری
در راه حق پس چرا احباب مکلفی و بر مردم حق واجب
را میدهی و افعال نکوهی کنی یا آنکه بخیلی باز نیاید
که در بر روی مردم نبندی زیرا که چون مایوس شوند
رود دست از سوال بردارند یا آنکه اکثر حاجات
طلب با کل نمی باشد که مستغنی شوند مثل آنکه مطلوب
شکایت داشته باشد یا در معامله طلب عدالت از تو نماید و
بدانکه مقربان حکام میخواهند که مال مردم را بگیرند و در
از سر دستی بکنند و عدل بکنند پس باید که طمع ایشان را قطع نمائی و قطع
اسباب آن و با قارب خود زمینی و مزرعه بر این طرف مده و باز دار
محصول ضیاع را از آنکه در احیای مزرعه همسایه ضرر برسانند و منع آب از مزارع

ایشان

ایشان نباید تا در عمل شریک مؤونت ترا بر دیگران قرار
دهند پس نفع آن برای ایشان باشد و عیب آن برای تو در دنیا
و آخرت و در مرافعات حکم بحق کن بر نزدیکی و دور
و بر دوستداران آن صبر نما و رضای الهی منظور دار خواه
خویشان تو راضی باشند و خواه نه و اگر بر تو گران
باشد پس انجام آن را ابهین زیرا که ثواب آن عظیم است
و اگر رعیت بر تو گمان بد نماید دلیل خود را ابرها
ظاهر کن و دفع وسواس از ایشان نما زیرا که درین
امر ریاضت نفس است و عذر خواهی و لطف با رعیت است
که بسبب آن مستقیم میشوند بر راه حق و اگر دشمن تو صلح
خواهد ابا مکن اگر رضای خدا باشد که مصالحه موجب راحت

و بر مصاحبان

لشکر است لیکن بعد آن حذر کن از دشمن و غافل
مباش و گمان نیک از و مدار اگرچه بظاهر صلح کرده
و جهات غلبه او مسدود نما و توکل بر خدا کن و چون
دشمن را امان دهی بایاد به پیمان ئی پس وفا داد در
امان خود راستی و امانت بعمل آر و نفس خود را
سپر آن ساز که هیچ فریضه نیست که بران مردم
اتفاق کرده باشند با وجود اختلاف آرای
آنها زیاده از اتفاق بر وجوب وفا نمودن
حتی مشرکین نیز از لازم دانسته اند بجهت انکه
وبال بیوفائی را یافته اند پس غدر مکن و عهد
مشکن و با دشمن مکر مکن که جرات نمیکند بر مخالفت

خدا اگر جاهل شقی و خدا امان خود را امنی کردانیده
بر بندگان برحمت خود پس حزم و افساد نباید
کرد و مشکند عهد یکه دران راه مخالفت باشد
و تاویل مکن دران بعد محکم نمودن و عهد خدا که
لازم شود ترا بسبب تنگی آن برهم مزن زیرا که
صبر کردن برای امری که امید فرج و حسن عاقبت
دران باشد بهتر است از غدری که خوف و بال و عقاب
آن که در دنیا و آخرت تدارک آن نتوانی کرد داشته
باشی زنهار که حذر کن از خونهای ناحق که هیچ چیز
سبب غضب خدا و عقوبت او و زوال نعمت و کوتاهی
عمر مانند ریختن خون بناحق نیست و در روز قیامت حق تعالی

اول پرسش خون ناحق نماید پس تقویت سلطنت
خود مکن بخون ناحق که موجب ضعف و زوال ملک است
و نیست عذری ترا نزد خدا و نزد من در قتل عمد
زیرا که قصاص دران لازم است و اگر مبتلا شوی
بخطائی که از تازیانه یا دست تو صادر شود چنانچه
ب باشد که منتهی زدن یا زیاده ازان سبب
قتل شود پس نخوت سلطنت باز ندارد ترا از دادن
خونبهای آن بورثه مقتول و حذر کن از عجب و
اعتماد بر اعمال خود و دوستی مدح مردمان برای
تو زیرا که آن اعظم وسائل شیطان است در تضییع
نیکوئی اعمال و حذر کن ازینکه منت نهی بر رعایا

با جان خود یا زیاده از انچه بعمل اورده بشماری
تا وفا بوعده نمائی زیرا که منت احسان را باطل
نماید و زیاده گفتن ضایع کند عمل را و خلف وعده
موجب غضب است نزد خدا و مردمان و حق تعالی
فرموده است که بزرگ است از روی غضب
نزد خدا انکه بگوئید انچه نمیکنید و تعجیل منما در امور
پیش از وقت آن و تاخیر مکن از وقت آن
و لجاجت مکن در امریکه میسر نشود و سستی مکن هرگاه
میسر شود هر امری را در موضع ان بدار و هر عملی
را در جای ان بجا آر زنهار تصرف مکن بتنهائی
در چیزیکه همه مسلمانان شریک باشند و تغافل از انچه

اهتمام باید دران نمامثل رد مظالم وغیره از انچه
برخلق واضح شده که در روز قیامت ترا مواخذه خواهد
شد وعنقریب پرده آرزوی کار بر دارند واز تو
انصاف مظلومان بستانند پس ضبط نما حدت
خشم خود را وشدت غضب وسطوت دست
خود را وتیزی زبان را واز نهایی نطفت خود نما
بانکه زود از جا در نیائی وبمقتضای غضب عمل ننمائی
وتاخیر سطوت کنی تا وقتیکه غضب تو فرو نشیند
ومالک اختیار خود شوی برانچه کفتم قادر نشوی تا انکه
یاد قیامت واهوال آن نکنی پس باید که متذکر
شوی تا انکه یاد قیامت واهوال آن نکنی پس باید

پس باید که قید کرده شوی انچه را از ما مشاهده کردی
از حکم بعدالت و طریقهای نیک و انچه از احادیث نبوی
و آیات قرانی وارد شده باشد پس اقتدا
کن بسیرت ما و سعی کن در بجا آوردن انچه
ترا بان درین نامه مامور ساخته ام و در باره
آن اتمام حجت بکار برده ام تا انکه ترا در زمانی که
نفس بسوی خواهش مسارعت نماید عذر نباشد
که عصمت از معاصی و توفیق طاعات بجز اعانت
رب الارباب متصور نیست و از جمله انچه پیغمبر خدا
صلی الله علیه بمن وصیت فرموده ترغیب برادای
نماز و اعطای زکوة و رعایت غلامان و کنیزان

بود پس برین سخن ختم میکنیم عهد خود را و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و از رحمت و اسعاد الهی و قدرت عظیمه او بر
اعطای آرزوها سوال میکنیم که توفیق دهد مرا و ترا
برای آنچه رضای حق تعالی دران باشد از
اقامت عذر واضح نزد خدا و خلق که موجب
نکونامی و آوازهٔ حسن سیرت در میان بلاد
و عباد شود و نعمت خود را بر ما تمام و کرامت
خود را مضاعف گرداند و ختم کند برای من و تو
بسعادت و شهادت در راه خدا ابد برستیکه
ما بسوی خدا راغبیم والسلام علی

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِين
اینست تمام آنچه الخطاب ارشاد فرموده حق
تعالی سایر امرائی مومنین را توفیق عمل برین
نصایح و کرام مواعظ بالغه کرامت فرماید بالنبی
وآله الامجاد باب دوم
در بیان زکوة و خمس است و دران دو
فواید عدیده مذکور کرده اند فایده اول
در بیان فضیلت زکوة و ثواب ان مخفی نماند
که آیات قرانیه و روایات نبویه و اخبار ائمه
اطهار که متضمن فضیلت و ثواب اعطائی زکوة

و وعید عذاب بزرگ آنست از حد حصر و احصا
متجاوز است قال الله تعالی
مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ
فِی سَبِیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ
اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ
سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ یُضَاعِفُ
لِمَنْ یَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ یعنی
مثل کسانیکه صرف میکنند مال های خود را
در راه خدا از زکوة و خمس و غیر آن مثل
دانه ایست که از آن هفت خوشه بروید و از
هر خوشه صد دانه حاصل شود یعنی آنچه در

راه

راه خدا داده شود یکی را هفتصد میشود و حق
تعالی مضاعف مینماید آن هفتصد را نیز برای
کسانیکه میخواهد تا آنمقدار که حساب آنرا نمیداند
احدی سوای جناب باری و حق تعالی صاحب
وسعت است که ضیق و تنگی در خزائن فیض
او نیست و داناست و عالم به نیات
هر کس و در صحیحه عبد الله ابن سنان از حضرت
جعفر صادق علیه السلام منقول است که آنحضرت
فرمود بدرستیکه حق تعالی زکوة را واجب و
مفروض گردانیده چنانچه نماز را واجب ساخته
پس اگر شخصی که برو زکوة واجب باشد علانیه

ادای آن نماید عیبی نخواهد بود وحق تعالی
مقرر ساخته از جهت محتاجین در اموال
اغنیا بقدریکه ایشان را کافی میتواند شد و
اگر میدانست که ایشان را بس نیست بیشتر
مقرر میفرمود و هر ضرری که بفقرا میرسد
از آن است که اغنیا حق مومنین محتاجین
نمیدهند و اگر میدادند مومنان برفاهیت
میگذرانیدند و از جناب امام محمد باقر علیه
السلام منقولست که فرمودند که حق تعالی
زکوة را در قرآن با نماز مقرون ساخته پس
کسیکه برپا دارد نماز را و ادای زکوة نکند

نمازش مقبول نیست و امثال این احادیث
بسیار است و چنانچه زکوة وسیلهٔ ارتفاع
درجات است اخرت و جالب صنوف
ثواب و دافع عقاب رب الارباب
است همچنین باعث حصول منافع دنیویه
نیز هست چه زکوة در لغت بمعنی نمو است
و چون اعطای وجه زکوة بمستحقین موجب
نمو و افزونی مال است انرا بزکوة نامیده
اند قال صلی الله علیه واله
الصدقة تزید فی المال
و در کتاب کافی از جناب حضرت جعفر صادق ع

مأثور است ما ضاع مال فی بر و
لا بحر الا بتضییع الزکوة یعنی ضائع
نشده هیچ مالی نه در بیابان و نه در دریا مگر
بسبب وقوع تقصیر در ادای زکوة آن مال
و نیز در همان کتاب از جناب رسالتمآب صلعم
منقول شده که فرمود حصنوا اموالکم
بالزکوة یعنی محافظت نمائید اموال خود را
بدادن زکوة و بعضی از علما در شرح این
روایت شریفه حکایتی نقل کرده که حاصلش
اینست که شخصی تجارت پیشه همیشه ادای
حقوق شرعیه مالیه می نمود و تاخیر و اهمال در ان

جایز نمیداشت وقتی مال خود را در یکی از
حجرات کاروان سرا گذاشته بود جماعتی از
اهل عدوان بشهر ریختند و شروع در نهب
و غارت اموال مسلمین نمودند تا آنکه فساد آن
گروه شقاوت پژوه قریب آن کاروان
سرا رسیده تمامی اموال آنجا را غارت نمودند
آخر الامر خبر بتاجر مزبور رسانید که مالیکه تو در
کاروان سرا گذاشته بودی دست برد آن
غارتگران شد تاجر و بیدار از آن خبر مشوش
متغیر نگشته گفت من آن مال را در حصن حصین
گذاشته ام که دست کسی بآن نتواند رسید

القصه قبل از آنکه آن قوم بآن مکان برسند
آن موضع منهدم شده و آن مال در زیر آن
مانده بود و چون آن فرقه بدانجا رسیدند
آن حجره را خراب دیده متوجه آن نگشتند
و از آنجا درگذشتند و چون بعد رفتن
آن گروه آن مرد دیندار با جمعی بر سر آن
مال آمدند آنرا از خاک برداشتند و تمام
و کمال آن مال بدست او آمد مردمان
تعجب نموده از حقیقت حال استفسار کردند
او گفت که روایتی از جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله بمن رسیده بود که آنحضرت

فرموده

فرموده که حصنوا اموالکم بالزکوة
ازینجهت اطمینان خاطر مرا حاصل بود
بالجمله اعطای زکوة موجب افزونی و برکت
مال است و چون از پیشگاه وزرا و امرا
ابواب جود و عطا بر روی اکثر ارباب احتیاج
از سادات و مومنین مفتوح می باشد و
بتقاریب مختلفه فقرا و مساکین از موائد
انعام ملازمان والاشان ایشان بهره مند
میشوند پس اگر همین اعطا و اعانت به نیت
زکوة و خمس بعمل اید و موافق شرائط بمستحقین
برسد هم ادای فریضه و هم اشتهار جود و سخا

و مناصب و مفاخر شود پس توهم نشود که اخراج
آن موجب نقصان خزائن و تضیع مال است
فائدهٔ دوم مخفی نماند که وجوب زکوة
مجمع علیه است نزد فرقه حقه بلکه نزد سائر
اهل اسلام و آن واجب می شود بر شخصی
که عاقل و بالغ و آزاد و قادر بر تصرف
مال خود بوده باشد و اخراج زکوة واجب
میشود و دو جنس هرگاه بنصاب شرعی برسد
اول طلای مسکوک هرگاه بوزن شش روپیه
سکه و یک نیم ماشه باشد و یک سال
بران

حاشیه مولوی میر اغا صاحب بمقام

باسمه سبحانه

مخفی نماند که نصاب اول طلای مسکوک بیست
دینار یعنی بیست مثقال شرعی است که باتفاق
اکثر علما برابر وزن پانزده مثقال صیرفی
میشود و از کلام جناب غفران مآب اعلی
الله مقامه چنانچه در شرح حدیقه تحریر فرموده اند
معلوم می شود که روپیه محمد شاهی صاحبقرانی
بقدر دو نیم مثقال صیرفی است پس پانزده

مثقال صیرفی برابر شش روپیه محمد شاهی
خواهد بود لیکن چون جناب غفران مآب
بالتصریح وزن روپیه مذکوره تحریر نفرموده اند
لهذا اختلاف در وزن اصلی آن روپیه
واقع شده و درین جزو زمان که بعد تجسس
بسیار روپیه محمد شاهی صاحبقرانی
بدست آمد پس از سنجیدن بوضوح رسید
که بر خلاف مشهور وزن آن یازده ماشه
و دو سرخ است و از بسکه جناب قبله و کعبه
سلطان العلما حجة الله الممجد جناب السید محمد
ادام الله ظله علی رؤسنا این رساله ناجمع

را در زمانه نواب سعادت علیخان مرحوم
تصنیف فرموده اند حساب زکوة را بنابر
روپیه های مروجه عهد مذکور یعنی مبالغیکه
مسکوک بسکه شاه عالم بوده و هریکی بوزن
یازده ماشه بلی کم وکاست بوده تحریر نموده
اند زیراکه روپیه شاه عالم چون از روپیه
محمد شاهی دو سرخ چنانچه دانستی کم است
لهذا شش روپیه شاه عالم از شش روپیه محمد شاهی
دوازده سرخ که یکنیم ماشه است کم بوده و بنابر
همین درین رساله اضافه یک و نیم ماشه بر شش
روپیه نموده شد و خلاصه تقریر بنابر انکه روپیه

محمد شاهی در اصل بوزن یازده ماشه
و دو سرخ چنانچه درین زمان است بوده باشد
و تغیر سکه موجب تغیر وزنش نگردیده باشد
پس نسبت دینار طلائی بمقدار ۶۷ ماشه
۴ سرخ یعنی پنج توله و هفت و نیم ماشه خواهد
بود و اما نصاب دوم طلا پس چهار ماشه
است و آن بمقدار یک روپیه و خمس روپیه
محمد شاهی است که بنا بر تقریر و تعیین سابق
بوزن یک روپیه و دو ماشه و دو سرخ خواهد
بود و از روپیه یازده ماشه بمقدار یک روپیه
دو و نیم ماشه خواهد شد چنانچه درین رساله

الخ

تحریر فرموده اند مختصر اینکه چهار دینار بمقدار

سیزده ماشه و چهار سرخ خواهد شد و مجموع

هر دو نصاب طلا بمقدار شش توله و نه ماشه

می شود و ~~چهار سرخ خواهد بود~~ و نصاب اول

نقره مسکوک دویست درهم است که بنا بر حساب

جناب غفران مآب بمقدار وزن چهل و دو

محمد شاهی است و چون درین رساله مدار

هر روپیه الیست که از محمد شاهی دو سرخ کم است

لهذا اضافه هشتاد و چهار سرخ یعنی دو و نیم ماشه

ضرور افتاده و نصاب دوم نقره چهل درهم

است که بنا بر روپیه محمد شاهی بمقدار هشت روپیه

وچهار عشر روپیه محمد شاهی است یعنی هشت
روپیه وچهار ماشه وچهار سرخ وبنابر اضافه
دوسرخ در هر روپیه شاه عالم بمقدار هشت
روپیه وشش ماشه وچهار سرخ خواهد شد

چنانچه درین رساله مذکور گردیده

تمام شد حاشیه متعلقه انتقام

بران نگذرد بدون تغیر و تبدیل پس بقدر چهل
یک ان زکوة دران واجب است و چونکه
اشرفی این شهر ظاهرا بقدر سه سرخ از روپیه
کم است پس چون بقدر شش اشرفی و سه
ماشه و شش سرخ طلای سکه دار باشد
بحد نصاب میرسد و این نصاب اول است
و باز هرگاه بقدر یکروپیه سکه و دو و نیم ماشه که نصاب
دویم است طلای مسکوک زیاده شود چهل
یک ان بدهد و هم برین قیاس و اگر سکه
نداشته باشد پس زکوة دران نیست و بمجرد رویت
هلال ماه دوازدهم سال زکوة بران میگردد دویم

نقره مسکوک است هرگاه بچهل و دو روپیه و ده
ماشه و چهار سرخ برسد یک روپیه سکه و شش و نیم
سرخ در وجه زکوة واجب است و باز هرگاه زیاده
شود بقدر نصاب دویم که هشت روپیه
سکه و شش ماشه و چهار سرخ است زکوة
بقدر حصه چهلم آن واجب است بشرطیکه
سکه دار باشد و حولان حول بران نیز
شرط است چنانچه در طلا بیان شد پس
در یکصد و ۳ روپیه سکه و یکماشه قریب
دو روپیه سکه و شش ماشه و دو سرخ و چهار
خمس آن مقدار زکوة است و هر قدر بیشی

زیاده

قدری یا زیاده باشد بر همین حساب باید نمود

سیم شتر چهارم گاو پنجم گوسفند و در

زکوة انعام ثلثه چهار شرط است یکی نصاب

و تفصیل آن در کتب فقهیه مزبور است دیگر

آنکه علف مباح از صحرا وغیره چریده باشند

در تمام سال نه علف مملوک مالک دیگر

گذشتن سال چنانچه در نقدین گذشت دیگر آنکه

گاو یا شتر کارکن نباشند ششم گندم

هفتم جو هشتم خرما نهم مویز بشرطی

که این اجناس را خود کاشته باشد یا قبل

از آنکه جو و گندم و انگور دانه بندد و خرما زرد

یا سرخ شود و بملک او در آید و اگر گندم
وجو بعد دانه بستن وخرما بعد سرخ و زرد شدن
بملک شخصی در آید زکوة ندارند ونصاب این
اجناس سه صد صاع است که موازی
بست من و سی و هفت سیر و پنجاه وچهار
روپیه است ومقدار زکوة ده یک است
اگر باب باران یا اب روان باید ون
احتیاج باب دادن بهر سبب باشد
ونصف ده یک است اگر باب چاه
وما نند ان خورده باشد و بدست یا اشتر وگاو
اب کشیده داده باشند واگر بهر دو طریق حاصل

شده باشد حکم برای اغلب است **فائده**

سیوم در مستحقین زکوة وآنها هشت طایفه

اند **اول** و **دویم** مساکین وفقرای مومنین که

قوت سالیانه خود وعیال خود نداشته باشند

ونه کسبی که وفا بمعیشت انها کند **سیوم**

عاملان که در وقت امام علیه السلام برای گرفتن

زکوة از اغنیا مقرر میشوند ودر زمان غیبت

مجتهد عادل را میرسد که انها را مقرر فرماید

چنانچه ملا محمد تقی علیه الرحمة در لوامع

از جمعی ثقات نقل فرموده که پادشاه عادل

کامل شاه عباس اسکنه الله فی الجنان

جناب شیخ علی طاب ثراه را امر فرموده بود
که عمال زکوة را نصب کنند چهارم مؤلفه
قلوب و آنها جمعی اند از کفار یا اهل خلاف
که امام آنها را الفت فرماید باسلام و ایمان
پنجم فی الرقاب و آنها جماعت عبید
و بندگان اند که برای آزادی آنها زکوة
داده شود و این محل تفصیل آن نیست
ششم قرضداران که از ادای قرض عاجز باشند
بشرطیکه در معصیت الهی صرف نکرده باشند هفتم
فی سبیل الله یعنی صرف راه خدا مثل حج و جهاد
و اعانت محتاج و زوار و پل ساختن و مسجد

بنا

بنا کردن مدرسه جهت طالب علمان علم دین
ساختن هشتم ابن السبیل است یعنی کسیکه
بغربت افتاده باشد و خرج رفتن بخانه خود را
نداشته باشد القدر بایدداد که بخانه خود برسد
اگر سفرش معصیت نباشد و نیز بباید دانست
که غیر سید زکوة خود را بسید نمیتواند داد و اگر
سید زکوة بدهد بسادات میتوان داد و شرط
است در مستحق زکوة سوای مولفه که شیعه اثنا عشری
باشد بلکه عادل هم باشد و در کافی کلینی از داود
صرمی مرویست که گفت سوال نمودم از جناب معصوم
که جایز است انکه زکوة را بشراب خوار بدهند در جواب

مستحق میشوند نه و بسند صحیح از اسمعیل منقول
است که از امام رضا ع پرسیدم که ایا جایز است
که زکوة را بغیر شیعه اثنا عشری بدهیم فرمودند
نه و نه زکوة فطره را و از ابراهیم اوسی منقول
است که جناب امام رضا ع فرمودند که شنیدم
از پدر بزرگوار خود امام موسی کاظم علیه السلام
که فرمودند که من روزی پیش پدر بزرگوار
خود جناب حضرت صادق نشسته بودم
که شخصی داخل شد و گفت من از اهل
ری ام و وجه زکوة پیش من است بکدام کس
بدهیم حضرت صادق ع فرمودند که بجماعت

آن

آن شخص گفت که آیا صدقه بر شما حرام نیست
حضرت فرمودند که آری لیکن منظور من آنست
که هرگاه بشیعیان من دادی گویا بمن دادی
آن شخص عرض نمود که در ولایت خود نمی
شناسم شخصی را که از شیعیان شما باشد
حضرت فرمود که انتظار شیعه ما بکش اگرچه
یکسال کشد و هرگاه مایوس شوی وجه زکوة
اندرون دریا انداز که حق تعالی مال ما را
و اموال شیعیان ما را بر دشمنان حرام ساخته
و ازین احادیث مستفاد میشود که آنچه بخاطر بعضی
عوام مرتکز شده که سلوک کردن با سائر

ناس خواه مومن وخواه منافق خواه مولف
باشد وخواه مخالف موجب ثواب ومستحسن
است سخنی است بی اصل وباطل که مخالف
مخالف عقل ونقل است چه عقل سلیم حاکم
است بانکه دوستی وسلوک بدشمنان خدا
ورسول ص درحقیقت منافی اطاعت ومحبت
الهی است واولی واحوط انست که وجه زکوة
را بخدمت مجتهد جامع الشرائط برسانند
که بمستحقان تقسیم نماید چونکه اعرف ودانا
تر است بارباب استحقاق **فائده چهارم**
در زکوة فطره وان نیز واجب است باتفاق

اهل اسلام از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که از تمامی روزه زکوة فطره است چنانچه
صلوة بر محمد و ال محمد تمامی نماز است یعنی
اگر کسی عمدا صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد
نماز ترک کند نمازش مقبول نیست همچنین اگر
کسی زکوة فطره بدهد عمدا روزهٔ او مقبول نیست
فطره واجب است بر کسی که بالغ و غنی و آزاد
و عاقل باشد خواه آن شخص روزه داشته باشد
و خواه نه و مراد از غنی شخصی است که قوت سالیانهٔ
خود و عیال خود داشته باشد که وفا بمعیشت
او و عیال او نماید و بر غنی واجب است

اخراج فطره از کسانیکه بیشتر از شام عید الفطر در
خانه او باشند خواه عیال و خواه مهمان و اگر
واجب النفقه او باشند مثل پدر و مادر و فرزند
و محتاج باشند و عیال دیگری نباشند فطره
اینها اگرچه در خانه او نباشند و وقت اخراج
آن شام عید است تا ظهر روز عید و احوط آنست که
در شب جدا کنند و پیشتر از نماز عید بدهند اما جنس فطره
پس مشهور آنست که هرچه قوت غالب اهل بلد
باشد خواه گندم خواه برنج وغیره و مقدار آن
یک صاع است که بوزن دوصد و پنجاه و یک درم و سه
دو سه ماشه و یک سرخ است که بحساب سیر معارف

که بوزن نود و شش روپیه باشد بقدر دو نیم
سیر و یازده روپیه و سه ماشه تقریبا میشود
و اگر قیمت آن جنس از نقدین بدهند جایز است
بلکه بنا بر بعضی احادیث اعطای قیمت افضل است
و مستحقین آن کسانی اند که مؤمن اثنا عشری
و محتاج باشند یعنی قوت سالیانه خود و عیال
خود نداشته باشند و سائل بکف نباشند
و متظاهر بفسق نباشند و مولانا محمد باقر
مجلسی در زاد المعاد نوشته که احوط آنست
که در زمان غیبت معصوم فطره را بمجتهد جامع
الشرائط عادل بدهند که بمستحقان برساند

چون مصارف را او بهتر میداند **فائده پنجم**
در بیان خمس و دران دو فصل است
فصل اول در بیان وجوب خمس و فضیلت
آن بدانکه وجوب خمس با شرائط آن اجماعی است
و در فضیلت آن اخبار بسیار وارد شده و آن
مخصوص حق سادات بنی هاشم است از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون روز قیامت
میشود منادی ندا میکند که ای خلایق خاموش
باشید که محمد صلی الله علیه و آله میخواهد که با شما
سخن بگوید پس خلایق خاموش شوند پس رسولخدا
صلعم برخیزد و فرماید ای گروه خلایق هر کس

نزد من نعمتی یا احسانی یا نیکی داشته باشد
که بمن کرده باشد برخیزد تا من او را مکافات
دهم پس خلایق گویند پدرها و مادرهای
ما فدای تو باد ما چه نعمت و احسان و چه
نیکی بتو کرده ایم بلکه همه نیکی ها و احسان ها
برای خدا و رسول اوست بر جمیع خلایق
پس حضرت فرمایند که بلی همچنین است که
شما میگوئید و بعد از ان فرماید که کسی
که جا داده باشد یکی از اولاد مرا یا ایشان
نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان را پوشانیده
باشد یا گرسنه ایشان را سیر کرده باشد

برخیزد تا عوض او بدهم پس جمعی که نیکی

با ذات کرده باشند برخیزند پس ندا از

حضرت رب العزت دررسد که ای محمد ص

ای حبیب من جزای ایشان بتو گذاشتم

تو ایشانرا ساکن ساز در بهشت هرجا که خواهی

پس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم

ایشانرا ساکن سازد در وسیله و آن اعلای

مراتب بهشت است و جاوید ایشانرا در آن

جایگاه همیشه حضرت سید المرسلین

و ائمه معصومین علیهم الصلوة

والسلام را توانند دید و اعظم الله تعالی

لذتهای اهل بهشت دیدن ایشان خواهد
بود و نیز منقولست که سخت ترین اهوالهای
قیامت در وقتی است که صاحبان خمس
طلب خمس کنند و اخبار بسیار در فضیلت
آن وارد شده خوفاً عن التطویل بذکر
آن نپرداختیم فصل دوم در بیان
اجناس و مستحقین آن مخفی نماند که خمس
واجب است در هفت چیز اول غنیمتی که از
کفار بگیرند یا از مسلمانانی که بر امام زمان خروج
نموده باشند یا بر شیعیان آنحضرت آمده
باشند حصه پنجم آنرا به سادات باید داد دوم

معادن است مثل کان طلا و نقره و مس
و آهن و یاقوت و زبرجد و زمرد و فیروزه
و گوگرد و غیره آن بشرط آنکه بعد اخراجات
ضروریه مثل کندن و صاف نمودن انچه باقی
ماند و قیمت ان بست دینار بوده باشد
پنج یک انرا میدهد علی الاشهر و احوط انست
که انچه حاصل شود تمام انرا بدهد سیم گنج
است وان هر مالی است که در زیر زمین نهان
کرده باشند هر گاه در دار الحرب بیابند
یا در دار الاسلام و دران اثر اسلام نباشد
و قیمت ان به بست دینار یا زیاده ازان

بالسـ

ازان برسد خمس انرا باید وباقی ملک ان
شخص خواهد بود واکر کنج را در زمین خود
که بخریده است باو رسیده باشد باید خمس انرا
بدهد چهارم فایده که از تجارت یا زراعت
یا حرفت وصنعت ویا مانند ان بهم رسیده
وان فایده از تمامی اخراجات یک ساله انکس
زیاده باشد خمس ان زیادتی را باید داد
واکر از شخصی جایزه وعطیه عظیمی بهم رسد که
کمان نداشته باشد یا مالی از دشمنان باو
رسد در اخبار صحیحه وارد شده که خمس انها باید
پیش از وضع اخراجات پنجم مروارید است ومرجان

باو

وغیران که از دریا بغواصی برآرند اگر قیمت آن
یکدینار بوده باشند واگر نبوده باشد خمس دادن
آن احوط است ششم مال حلال هرگاه بمال حرام
مخلوط شود وصاحب آن نداند ونه مقدار حرام را
خمس آن باید داد واگر مقدار وصاحب آن داند
آن مقدار را بصاحبش رساند واگر صاحبش را
داند ومقدار آن معلوم نباشد یا صاحبش صلح نماید
واگر مقدار داند وصاحبش را نداند سعی در معرفت صاحب
آن می نماید واگر بهم نرسد از جهت او تصدق میکند
هفتم زمینی است که یهودان ونصرانیان
ومجوسان از مسلمانان بخرند خمس آن زمین

زمینی

یا خمس قیمت انرا بارضای ذمی میگیرند و بمستحقین

میرسانند و خمس شش حصه بود سه حصه ازان

تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد

وان حصه خدا و رسول و امام است و در زمان

غیبت الجناب می باید که انرا بخدمت عالم

مجتهد عادل که نایب حضرت صاحب الامر است

برسانند و سه حصه دیگر بمساکین سادات

و یتیمان سادات و ابن السبیل سادات

یعنی مسافران ایشان برسد و این حصه را نیز

بمجتهد که بمستحقین اعرف باشد تسلیم نمایند

باب سوم و در ذکر مصارف مستحبه

اموال و سائر وجوه بر و احسان و کفارات
است و در آن دو فائده است **فائده اولی**
انکه از جمله مصارف خیرات تعمیر مساجد و مدارس
و معابد مخفی نماند که هر مالی که در راه خدا صرف
شود و هر سعی و اهتمامی که در بنیاهای خیر بکار
رود و ثمرهٔ آن تا مدت بقای آن مبانی
خیر باقی و مترتب خواهد بود و چون هستی
ممکنات امریست بغایت ناپایدار و لباس
حیات ساکنان این خرابه فانی مستعار
است بهترین امریکه موجب ثواب جاودانی
و باعث بقائی نام و نشان و اعلاء محامد

دکر

ذکر و اشتهار مناقب و مفاخر باشد شنید

چنین مبانی است محمد بن یعقوب الکلینی

از ابو عبیده روایتی نقل فرموده که محصلش

اینست که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر

صادق صلوة الله علیه که میفرمودند من

بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة

یعنی هر که بنا کند مسجدی را خدای تعالی برای

او خانه در بهشت بنا کند ابو عبیده گفت که آنحضرت

در راه مکه بمن گذشت و من بسنگ چین مسجدی

درست کرده بودم گفتم خدای تو گردم امید

میدارید که این سنگچین داخل مسجد ساختن

باشد وآن ثواب برین مترتب شود فرمود
آری ودر کتاب من لایحضره الفقیه از جناب
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مرویست
من بنی مسجداً کمفحص
قطاةٍ بنی الله له بیتاً فی الجنة
یعنی هر که بنا کند مسجدی که مانند موضع قطاة
که مرغی است کوچک وبفارسی انرا سنگخوار
نامند بنا کند خدا برای او خانه در بهشت واین
مبالغه است در تنگی مسجد یعنی اگر وسعت مسجد بقدر
گنجیدن مصلی باشد این ثواب براو مترتب
خواهد شد وازین حدیث شریف ثواب

ساختن مساجد وسیعه رفیعه توان دریافت
بالجمله بانی چنین مبانی در ثواب جماعتی که در
مساجد بعبادات اشتغال ورزند شریک است
وتا هنگامی که سلسله عبادت دران جاری
باشد ابواب ثواب ورفعت درجات
برای او مفتوح است وازجمله مصارف خیرات
آنچه در حدیث کافی از امام ابوعبدالله ع منقول
شده وآن اینست ستّة تلحق المؤمن
المؤمن من بعد فوته ولد یستغفر
له ومصحف یخلفه وغرس یغرسه
وقلیب یحفره وصدقة یجریها

وسنة یعمل بها من بعده یعنی

۶ شش چیز است که ثواب آن بعد از وفات

بمومن میرسد ۱ یکی آنکه فرزندی که برای او طلب آمرزش

نماید ۲ دوم مصحفی که از فوت خود گذارد ۳ سیم

درختی که بنشاند ۴ چهارم چاهی که بکند

۵ پنجم صدقه که آنرا جاری و مستمر سازد تا

بعد از او از آن منتفع شود ۶ ششم سنت و طریقه

که بران عمل بعد از و نمایند و در صدقه جاریه آیست

وقف نمودن مزارع و امکنه و کتابهائی برای

طلبه علوم دینیه و کاروانسرا و حمامات و

دکاکین و امثال آنها و ساختن پل و رباط و

و اجرای قنوات و سایر آنچه مومنین از آن منتفع
شوند حتی نشانیدن درختی در راهی بقصد
آنکه مترددین در سایه آن بیاسایند و از جمله
احسان به برادران ایمانی است از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که فرمود بعمار که ای
عمار تو مال بسیار داری گفت بلی فدای تو شوم
پس حضرت فرمود که میدهی آنچه حق سبحانه و تعالی
بر تو واجب گردانیده است از زکوة گفت بلی
حضرت فرمود که بیرون میکنی حق معلوم را
از مال خود گفت بلی حضرت فرمودند که صلهٔ
اقربا و خویشان خود میکنی گفت بلی حضرت

فرمود که احسان به برادر ایمانی خود میکنی گفت
بلی حضرت فرمود که ای عمار بدرستیکه مالها
فانی میشود و می باید گذاشت و رفت و بدن
در زیر خاک خواهد پوسید و چیزی که باین کس
می ماند اعمال صالحه است و جزا دهنده آن است
که هرگز نمیرد ای عمار هرچه از مال خود پیش می
فرستی بتو می ماند و هرچه میگذاری از دیگران
است و چیزی ازان بتو نمیرسد و در صحیحه
حماد مذکور است که جناب امام جعفر صادق
فرمود که از ایمان است خوش خلقی و در
راه خدا طعام خورانیدن و اسحاق بن

عمار

عمار از آنحضرت روایت کرده است که فرمودند
هر کسے که آب خوراند در جائیکه آب بهم رسد گویا
بنده را آزاد کرده و هر کسیکه آب خوراند در جائیکه
آب بهم نرسد گویا شخصی حیات بخشیده و موجب
زندگی یک کس شده آن چنانست که جمیع مردمان را
زنده کرده و در موثقه عمار ساباطی ماثور شده
قال قال ابو عبدالله علیه السلام الصدقة
فی السر والله افضل من الصدقة فی
العلانیة وکذلک والله العبادة
فی السر افضل منها فی العلانیة
یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که قسم بخدا

که صدقه پنهان افضل است از صدقه که علانیه بدهند
چنانچه عبادت مخفی بهتر است از عبادت علانیه
قال علی بن الحسین علیه السلام یوماً
حین صلی الغداة فاذا سائل بالباب
فقال علیه السلام اعطوا السائل ولا
تردوا سائلاً یعنی روزی حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمود هنگامی که نماز صبح را
بجا آورده بودند پس سائلی بر دروازه سوال نمود
که چیزی بسائل بدهید و هیچ سائل را رد مکنید
فائده ثانیه در بیان مجملی از کفارات
و آن بر اقسام عدیده است اول کفاره افطار

یکروزهٔ ماه مبارک رمضان است اگر کسی عمدا
بدون عذر شرعی ترک روزه ماه مبارک
نماید و افطار بچیزی حلال کند کفارهٔ اش
یک بنده آزاد کردن است یا دو ماه پی
در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام
دادن و اگر افطار بحرام نموده باشد هر سه
کفاره بدهد و شرط است در بنده آنکه او را
معتق سازد آنکه مسلمان یا پسر مسلمان باشد
و می باید که او کور و لنگ و صاحب حوزه
و زمین گیر نباشد و شرط است در صوم
کفاره که دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا یکماه

ویکروز متصل بگیرد وبعد ازان بفاصله و در اطعام
مساکین بهتر آنست که قدر طعام دو مد بوده باشد
وصاع بقدر چهار مدی باشد و وزن صاع
در زکوة فطره بیان یافته دوم کفاره قضای ماه
رمضانست هرگاه بعد از زوال افطار کند ده مسکین را
طعام دادن است واگر ازان عاجز آید سه روز
متوالی روزه بدارد سیوم خلاف سوگند نمودن
وکفاره آش آنست که یک بنده آزاد کند یا ده
مسکین را جامه پوشاند یا طعام دهد واگر ازین
هر سه عاجز شود سه روز پیاپی روزه دارد چهارم
کفاره خلاف نذر کردن وآن مثل کفاره ماه رمضان

است

است چهارم کفارهٔ خلاف نذر کردن و آن
مثل کفارهٔ ماه رمضان است پنجم کفارهٔ خلاف
عهد نمودن و آن نیز مثل کفارهٔ قسم ماه مبارک
است ششم کفارهٔ قتل مؤمن است عمداً و آن یک بنده
آزاد کردن است و یا دو ماه متوالی روزه گرفتن
و شصت مسکین را اطعام نمودن است و این هر سه امر
واجب است سوای تا دیت قتل یا قصاص که موقوف
بر اختیار ورثهٔ مقتول هفتم کفارهٔ کسی که مؤمنی را کشد
بی آنکه قصد کشتن داشته باشد مثل آنکه تیری بسوی آهویی
اندازد و شخصی بر خورد پس کفاره و دیت لازم میشود
اما اگر چاهی بکند و کسی در ان چاه بیفتد یا سنگی

مرحاله

بر سر راهی نگذارد که باعث قتل شخصی شود پس کفاره
ندارد و دیت لازم است و کفاره مذکوره اینست
که یک بنده آزاد نماید واگر ازان عاجز باشد دو
ماه روزه پی در پی نگاهدارد واگر ازان هم عاجز آید
شصت مسکین را اطعام نماید وسوای این انچه از
اقسام کفارات است در کتب فقهیه مزبور است

خاتمه

در بیان فضیلت علم دین وثواب تحصیل ان مخفی نیست
که چون بجا آوردن اعمال صالحه وعبادات با شرائط آن
موقوف بر علم است لهذا مجملی از احادیث واخبار که
دلالت بر فضیلت علم دین دارد بمعرض تحریر می آرد و

در

در کتاب کلینی از جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر
صادق علیه السلام ماثور است که جناب سید المرسلین
صلی الله علیه وآله فرمودند طلب العلم فریضة
علی کل مسلم الا ان الله یحب
بغاة العلم یعنی طلب کردن علم دین واجب و مفروض
است بر هر مسلمان آگاه باشید که بدرستیکه حق تعالی دوست
میدارد طالبان علم را و از امام محمد باقر ع منقولست که
همنشینی کردن با اهل دین شرف دنیا و آخرتست
و نیز از جناب سالتمآب مروی است که آنحضرت فرمود من
کرم فقیها مسلما لقی الله تعالی یوم القیمة وهو
عنه راض ومن اهان فقیها مسلما لقی الله

یوم القیمة و هو عنه غضبان یعنی هرکه
تعظیم و تکریم علمای دین نماید حاضر شود در محکمهٔ قیامت در حالتیکه
حق تعالی ازو راضی باشد و هرکه اهانت کند عالمی از علمای دین را
حاضر شود در روز قیامت در وقتیکه حق سبحانه و تعالی براو
غضبناک باشد و از جناب امام موسی کاظم منقولست که
حرف زدن با عالم دین هرچند بر سر فزبله و مواضع کندیده باشد
بهتر است از حرف زدن با شخصی که از دین بیگانه باشد کو
بر فرشهای نفیس باشد و در بعضی احادیث وارد شده که سیاهی
دوات علمای دین که بآن مسئله دینیه نویسند بهتر است از خون
شهدا که در راه خدا کشته شوند و ملخص بعضی فقرات بعضی اخبار
اینست که برای طالب علم دین طلب مغفرت میکنند جمیع آنچه در

821

و آسمانهاست تا آنکه ماهیان که اندرون دریا اند و فضیلت
عالم بر عابد مثل ماه شب چهاردهم است بر ستارگان و بدرستیکه
علما وارثان پیغمبران اند و ترکهٔ پیغمبران درهم و دینار نیست
بلکه ترکهٔ پیغمبران علم است پس کسیکه بهره یافت از علم بهرهٔ او کامل
و وافر است و هم در بعضی احادیث وارد شده که می باید
مسائل دین را اخذ نمایند از کسانیکه احادیث ما را دیده
باشند و احکام ما را شناخته باشند که چنین اشخاص را
بر شما حاکم گردانیدیم و هر که قول آنها را رد نماید پس بر ما
رد نموده و کسیکه بر ما رد کرده پس بر حق تعالی راد باشد
از جمله کفار است و ازین قبیل احادیث بسیار
وارد گردیده و از اینجا واضح و لایح شد که جناب ائمهٔ معصومین

بعض علمای امامیه ادراک کرده [illegible]

سایر مکلفین را امر فرموده اند برجوع نمودن بسوی علمای
دین و تحصیل مسائل از ایشان پس توهم نشود که احتیاج
رجوع بعلما نیست بلکه بملاحظه بعضی کتب سلف کافی
است زیرا که این توهم مخالف مفاد احادیث است
و بنا بر مذهب مدققین علمای ناجیه رضوان الله علیهم در
هر عصری از اعصار رجوع بمجتهدی جامع الشرائط واجب
است و سلسله علم و اجتهاد بمرور دهور انقطاع پذیر
نمیشود و بمجرد ملاحظه کتابی از کتب فقهیه فتوی دادن
و عمل بران نمودن درست نیست بخلاف اهل خلاف
که اجتهاد را مخصوص ائمه اربعه خود گردانیده اند و از کتب
فقهیه سالفه فتوی میدهند بالجمله درجه علم دین اکمل از

درجه

درجهٔ علم نهایه میداشت پس هرگاه اهالی زمانی

از هرگذر اهتمام در حصول صحت جسمانی بدون رجوع

بسوی طبیب حاذق و تغیر نسخه نویسی از ماهران فن طب

عمل بر کتب طبیه نمی فرمایند بخوف ضرر جسمانی

جسارت بر نسخه های سابق نمینمایند چرا غایت

اهتمام در تحصیل صحت روحانی که بمراتب کثیره مزیت

بران صحت چند روزه دارد نمیکنند و بدون رجوع

بطرف طبیبان امراض مهلکه جهل و عصیان بمحض

خیالات عقل ناقص خود عمل مینمایند حال آنکه نفع

این صحت باقیهٔ عظم از نفع آن صحت فانیه است

و اینمرض مهلکتر است از ان مرض فاعتبروا یا اولی الابصار

و نیز مخفی نماند که طریقه تحصیل علوم منحصر در درس کتابی نیست
بلکه استماع مواعظ و شنیدن کلمات دکثیر البرکات علمای
دین و حضور مجلس درس و غیر آن نیز از جمله طرق تحصیل
است و فواید جلیله بر آن مترتب میشود چنانچه مشهور و
در بعضی کتب مزبور است که بندگان پادشاه جمجاه
فردوس مکان مروج مذهب ائمه اثنی عشر شاه عباس
الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان اعلی الله فی
الجنان رتبته روزی در مجلس درس جناب شیخ
بهاء الدین عاملی رحمه الله حاضر شدند تذکره دیت
عاقله بمیان بود و عاقله جماعت اقربای شخص اند
که از روی خطا قتل شخصی نماید و خونبهای مقتول را

86

ایضاً ن میدهد سلطان جنت مکان فرمود که حکمت
درین چه باشد که کسی قتل شخصی نماید و دیگران دیت
او دهند شنیدم فرمود که ظاهر حکمت اینست که چون بر
جماعت عاقله معلوم شود که بسبب قصور قاتل دیت بر ذمه ما
لازم آید مانع او را نگذارند که هرزه گردی نماید و محافظت او
کنند حضرت شاهنشاه دین پناه فرمود که حکمت آن
خواهد بود که همیشه شرمندهٔ خویشان خواهد گردید
و بار دیگر پیرامون چنین کاری نخواهد گردید و بر همین قدر اختصار
نموده ختم کلام مینمایم امیدواری از حضرت
باری جلالت که فوائد این محاله بحال فرخنده
مآل ملازمان جناب مستطاب معالی القاب

نواب صاحب [illegible] دام اقباله که صفحهٔ این رساله

رائقه باسم مبارکش زرین و موشح گردیده و نام این مجالهٔ بالغه

بشرف انتساب بلقب شریف آن عالیجناب مشرف گشته

عاید شود جناب حق تعالی مدارج اقبال و توفیقات

آن زبدهٔ ارباب ریاست را آناً فاناً متزاید گرداناد

بمحمد وآله الامجاد والحمد لله اولاً وآخراً

وصلى الله على سيدنا سيد الابرار وآله

الاطهار واصحابه الاخيار

حسب الامر والای والاجناب رفعت مآب مهر سپهر کرم گستری سپهر مهر

مختص پروری والا مناقب عالیجناب میرزا [illegible] رفیع المکان

محمد داراب علی خان بهادر دام اقباله بخط [illegible] الاحقر محمد

کاتب میرزا عبدالله [illegible] در عرصه ۱۲ [illegible] شهر شعبان سنه ۱۲۸۲ تحریر یافت